

## حدیث کشمیر در نسخه خطی «مجمع الافکار»

چندر شیکهر\*

در فنون ادبی فارسی هند انشانویسی از آغاز معرفی زبان و ادب فارسی در این خطه پهناور مظهر تبخّر و قدرت در زبان قرار گرفت. فنّ انشا در بسیار اداره‌های حکومتی لازم بود. از چهار مقاله نظامی عروضی و تاریخ بیهقی علامه ابوالفضل بیهقی و تاریخ فیروزشاهی ضیاءالدین برنی و آیین اکبری ابوالفضل تا آثار دانشمند نعمت خان عالی و غیره، همه آثار نامور ارزش و ضرورت این فنّ ادبی را بازگویی می‌کند.

دبیری<sup>۱</sup> و انشانگاری شغل‌های عمده نظام حکومتی بوده است. در هند همین امر موجب گردید که آثار بسیاری در این زمینه به نگارش آمد و برای نوآموزان این فن نیز سیاق مشق شد. اعجاز خسروی امیر خسرو در دوره سلطنت هند و بعداً آیین اکبری و انشای ماهرو و انشای مادهو رام و مفتاح‌العلوم منابع و مأخذ برجسته برای نوآموزان فنّ مذکور قرار گرفت. اهمیت و ارزش آثار این فنّ ادبی هم متنوع است. ضمن انعکاس تبخّر و قدرت زبانی، انشانویس اطلاعات مهمّ درباره واقعات مهمّ تاریخی، فرهنگی و هنری و جغرافیایی نیز عرضه می‌نماید.

مجمع‌الافکار مجموعه‌ای است مبنی بر رسایل و عرضداشت‌ها و دیباچه‌ها و مقدمه‌هایی که بر روی آثار نویسندگان و شاعران ثبت بوده و تهنیت نامه‌ها و خطوط و

---

\* استاد بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. واژه «دبیری» فارسی و «دویر» سانسکریت به معنی همسان است. حتّی در ناحیه کشمیر در زمان قدیم حکومت دویرها دایر بوده است.

مکتوب و رقعات، سواد رقعات و نقول مسوده جات و فرامین و غیره. نسخه خطی (شماره اچ.ال. ۸۶۰) روی ورق اول نوشته شده:

”هدیه مختصر. به نظر فیض اثر نواب فیضامآب والامناصب علا مناقب نواب فوجدار محمد خان صاحب بهادر دام اقباله شرف باد. تحریر تاریخ ۱۵ رمضان المبارک ۱۲۷۴ هـ.“

در نسخه تعداد سطور ۲۱-۱۹ و حروف ۲۲-۱۹ می باشد و به خط نستعلیق متوسط (مایل به خفی) می باشد. آغاز:

”این نسخه که همچو گل ورق بر ورق است

از رشک صفاتش گل به زیر عرق است

گر صد ورق است در گلستان گلزار

هر صفحه این هزار گل را ورق است

بر صفحه ضمیر منیر مستفیدان خرد و دانشوری...“

و در پایان مجمع الافکار عبارتی است اینچنین:

حرف اول باز بر در عد این مایه و میزان زیر و سهاش در مراتب عشرات یا بروج فلک در بکنایه ذاکر نباشد حرف چهارم او هر آینه به آب نماند به هیچ بنا و راه باید در بنا خلل و فنا همچنانکه حرف چهارم او در مرتبه خود به تصنیف آمده است قناعت کرده... عدد صحیح که مجموعه آن دوازده باشد درست و سلیقه کامل را ادراک عالی نیاورد بنای همت کل آن نقطه بر صفحه صحیفه نگارد البتّه در پایان نسخه یک ورق ضمیمه است که بر آن سوادنامه حجّه الاسلام ابو حامد محمد غزالی که به جواب نامه مؤیدالکتاب نظام الملک نیز رقم گردیده است.

اطلاع دقیق درباره گردآورنده مطالب این مجموعه به دست نرسیده، اما از نوشته ها و سروده های بیدل عظیم آبادی مطالبی در این مجموعه به دست می رسد و بعضی مطالب در باب اورنگ زیب می باشد و این به اثبات می رسد که این اثر از دوره بعد اورنگ زیب یعنی سده هجدهم میلادی است. این نسخه در گنجینه نسخ خطی فارسی در کتابخانه خدابخش پتنا محفوظ و مضبوط است. معرفی مختصر ازین نسخه به قلم استاد دکتر اقتدار حسین صدیقی در کتابی به عنوان «مجمع الافکار» (به سال ۱۹۹۳ م، انتشارات کتابخانه

خدابخش، پتنا) به عمل آمد. براساس برخی اطلاعات که استاد مذکور عطا نمودند راقم السطور مشتاق شدم که مرور و بررسی این نسخه نفیس نمایم. چنانکه بالا ذکر گردید از بیدل نیز نقل قول در این مجموعه به دست رسیده همان را اینجا تکرار می‌کنم. البته بیشتر مطالب از جلالای طباطبایی به نظر می‌رسد.

در مجمع‌الانکار به جای تاج محل آن مکان را مسجد جامع ناموس العالمین بانوی بانوان روی زمین بیگم صاحبه در مستقر الخلافة اکبرآباد حسب‌الحکم خدیو عالم وفاقان اعظم حضرت صاحبقران ثانی ذکر شده است.

میرزا بیدل در تعریف میر نورالله نوشته:  
تا نظر بر چمن حسن جهان وا کردیم  
عالمی بود که در خواب تماشا کردیم  
خمخانه عالم وجود طلسمی است بی‌بود

و حیرت‌کنده انجمن هستی تصویرست بی‌نمود در بنای این طلسم چون گردباد طاقت مدار ورنه در شکست این دیوار چون رنگ صورت اختیار دریای معرفت میر صاحب نورالله مرده چه نگارد که از غبار بی‌تابی الفاظنامه هر سطر مکتوب به رنگ گردباد صحرایی است و از طوفان سرشک خامه صفحه کاغذ چون چشم دریای ارادت خداوندی جلّ شانه شاهد حال است که دیده مشتاق را از جوش غبار تحریر کرده اشک مهری است بر طومار بد نگاه.

اگر نور غیرت آینه‌پرداز دیده آگاهی گردد از ذره تا آفتاب سرگرم پرواز حیرت است.

و از قطره تا محیط بیتاب طپیدن وحشت صبح تا نفس می‌کشد غبار هستی خود به باد بسته و شعله تا قیامت راست می‌کند به خاکستر نیستی نشسته، فانوس سپهر از دود چراغان کشته آفتاب نعلی است و چهره سحاب از نفس سوخته برون رنگ افروز را بر سیلی تا سخن از لب برآمده چو هر آینه هوا است تا نفس از دل سرکشیده... (ورق ۴۱۳ ب)

از ورق اوّل تا ۱۳۰ دیباچه‌های مختلف و متنوع را آورده است، بعد از آن منشآت و گفتار و تهنیت‌نامه‌ها و نسخه‌های اطبا و عیادت‌نامه‌ها و تعزیت‌نامه‌ها و مرثیه‌ها بعد از عناوینی است. تعریف خط، تعریف بزم، تعریف رزم و سواد مکتوب، نقل مکتوب و

نامه‌های به خط خاص مثلاً همایون پادشاه به نواب بیرم خان؛ نقل مکتوب جهانگیر پادشاه به خط خویش برای شاه عباس؛ شاهجهان پادشاه به ملاً شاه<sup>۲</sup>.

مؤلف مجمع الافکار اطلاعات مفید در باب ساختمان‌ها دولتی و مساجد به تفصیل آورده و این گزارش تنها به یک شهر محدود نیست. جالب توجه است که در مجمع الافکار به جای تاج محل آن مکان را مسجد جامع ناموس العالمین بانوی بانوان روی زمین بیگم صاحبه در مستقر الخلافة اکبرآباد حسب الحکم خدیو عالم و فاقان اعظم حضرت صاحب قران ثانی ذکر شده است.

در این مجموعه اطلاعات محدود به هند نیست، بلکه ضمن اوصاف شهرها وصف شهر اصفهان به قلم نصیرا همدانی می‌باشد. (ورق ۳۳ ع)

مثل آثار بسیاری از قبیل اکبرنامه و شاهجهان‌نامه‌ها و متون تاریخ در باب خطه جنت نظیر کشمیر اطلاعات به وفور پرداخته‌اند. مسیرهای مختلف از لاهور به کشمیر می‌بوده که کاروان شاهی بدان به کشمیر عازم می‌شدند. شاهجهان‌نامه کنبوه و تاریخ حسن در این مورد جزئیات داده است، چنانکه عرض گردید مجمع الافکار مجموعه اطلاعات است درباره شاهجهان‌آباد و کشمیر اطلاعات مهم درین نسخه دستیاب است، همچنان اطلاعات مفصل درباره باغ‌های گوناگون به زبان شیرین در این مجموعه آمده و در کنار این در باب شاهجهان‌آباد اطلاعات توسط رساله سعداالله خان وزیر شاهجهان

۱. در مجالس جهانگیری گزارش‌های علمی، فرهنگی مربوط به دوره جهانگیر ثبت و همچنان روابط هند و ایران یعنی روابط جهانگیر و شاه عباس توسط نامه‌ها که به دست ایلچیان رد و بدل می‌شد اطلاعات مهم آورده شد. مجالس جهانگیری، عبدالستار بن قاسم لاهوری، تصحیح و تنقیح عارف نوشاهی و معین نظامی، چاپ میراث مکتوب، تهران ۱۳۸۵ ش، ص ۴۱-۲۳۹.

۲. ضمن اطلاعات تاریخی متن کتاب‌ها نیز در این مجموعه دیده می‌شود. مثلاً (ورق ۴۳۸ ب) متن کتیبه‌ای که در روضه منوره فردوس مکانی بابر پادشاه بنا یافته میان محمد مراد مرحوم نوشته‌اند هم ذکر شد که عبارت است از: این مسجد منیف و معبد شریف که پیشانی مساجد آن از آن نورانی و دل عاکفان در آن مورد فیض رها نیست به حکم بانی میانی خالق پرستی و خلق نورانی دافع آینه دین متین نبی مجازی امیرالمؤمنین ابوالمظفر شهاب‌الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی... "الله تعالی دولته العالیه و اقام اعلام خلافة مادام‌الایام و آلا عوام‌العالیه" در مدت به مبلغ... در سال سعادت اتصالی که از مصرعه بلاغت اجتماع مصرعه شاهجهان بانی این مسجد است ۱۰۵۷ مرتبه عدد آن به حساب جمل مفهوم می‌گردد و صورت اتمام و پیرایه انجام یافت. همچنین کتاب‌های دیگر نیز در این مجموعه مرقوم می‌باشد.

به دست می‌رسد و اطلاعات درباره کشمیر از فقط رساله مولانا شیدا به دست می‌آید. در معرفی این مجموعه توسط دکتر صدیقی به شکل فاکسیمیل چاپ کرده است. رساله کشمیر که به قلم مولانا شیدا در مجمع‌الافکار نقل گردیده، کشمیر دوره شاهجهان را منعکس می‌نماید. مولانا شیدا قندهاری معروف به «فتح‌آبادی» از شاعران پارسی‌گوی هندی ایرانی‌نژاد دوره جهانگیر و بعداً در دستگاه دولتی شاهجهان می‌باشد. درباره وی واله داغستانی می‌نویسد:

«مولانا شیدا در زمان جهانگیر بادشاه در فرقه احدیان شاهی نوکر بوده. مولدش قندهار و اصلش از مشهد مقدس است. نشو و نما در هند یافته بود و بسیار بلند طبیعت واقع شده، لیکن پست فطرت بوده است زیرا که اکثر اشعارش از مضامین دیگران است<sup>۱</sup> جالب است که همین امر را بختاور خان نیز در *مرآةالعالم* آورده<sup>۲</sup> احوال شیدا در غالب تذکره‌های فارسی به چشم می‌خورد البته در باب وی گزارش‌های منفی بیشتر دیده می‌شود محمد صالح کنبوه که از همعصران وی بود در شاهجهان‌نامه وی درباره شیدا خاطرات به شکل هجو آورده. می‌نویسد:

شیدا بر دانا به حذر می‌آید در مجمع ابلهان به سر می‌آید  
سازند اگر ز استخوانش بجلی هر بار که افکنند خر می‌آید<sup>۳</sup>

شیدا همراه شاهجهان که سه بار از کشمیر دیدن کرد به آن خطه دلگشا سفر نمود. علاوه بر این رساله که در معرفی مجمع‌الافکار توسط استاد اقتدار حسین صدیقی معرفی شد، گزارش دیگر نیز از کشمیر به قلم میرزا جلالی طباطبایی است که بدان دانشمند محترم اشاره نمودند. همچنان ضمن باغ‌های کشمیر و جاهای دیگر نیز اطلاعات مفصل به زبان دل‌انگیز و زینتی و خوش‌آیند در این اثر نامبرده به دست می‌رسد که در صفحات بعدی در همین عرایض جا خواهد یافت.

۱. ریاض‌الشعرا، علی قلی خان واله داغستانی، تصحیح سید محسن ناجی نصیرآبادی، چاپ تهران، ۱۳۸۴ ش، ج دوم، ص ۴۲-۱۱۳۷.  
۲. *مرآةالعالم*، محمد بختاور خان، تصحیح ساجده علوی، لاهور ۱۹۷۹ م، ج ۲، ص ۵۴۲.  
۳. کاروان هند، گلچین معانی، ۹۸، ج ۱، ۴.

حدیث کشمیر در مجمع الافکار به رنگ گوناگون ترسیم و تجسم شده است، علاوه بر جزوه‌ای که دکتر اقتدار حسین صدیقی در معرفی اثر مذکور از قلم مولانا شیدا آوردند، رساله از قلم جلالای طباطبایی نیز وجود دارد. همچنان در باب باغ‌های آن خطه دلگشا نیز اطلاعات از اقلام سخن‌پردازان دیگر در مجمع الافکار مانند محمد صالح کنبوه ورق ۴۱۰ می‌باشد. همچنان ملّا طغرا در مذمت سرمای راه کشمیر نامه‌ای به قاضی زاهد نگاشت به همین شکل ملّا حیدر در هجو گل حیدر نام کشمیری نیز سطوری قلمبند فرموده است که درین مجموعه آمده. این اطلاعات عاری از اهمیت و ارزش نیست که بازگویی از همان درین سطور گردیده است. در قبال بازگویی از سخنان جلالای طباطبایی که از ورق ۳۹۸ الی ۴۰۲ ادامه دارد و به زبان رنگین است اینجا ذکر می‌گردد و نمونه‌هایی از مولانا شیدا نیز به اختصار آوردم بدینکه هردو مبحث مهم ضمن کشمیر یکجا شود. البتّه اول از زبان جلالای طباطبایی.

میرزا جلالای طباطبایی یعنی میرزا محمد جلال‌الدین طباطبایی فرزند مظهر ساکن قهپایه اصفهان (۱۰۸۳-۱۰۳۳ هـ) از دستگاه دولتی شاهجهان بود بدین لحاظ که از انشاپردازان معروف دوره خود بود تاریخ ۵ ساله دوره شاهجهان را به قید قلم آورد که به نام شاهجهان‌نامه و پادشاه‌نامه معروف است.<sup>۱</sup> جلالای طباطبایی که مواجه اشکال تراشی حاسدان گردید از رتبه مورخ دولتی معزول گردید، اما قلم وی از کار نیفتاد و وی آثار دیگر را نیز نگاشت. وی به پیروی سه نثر ظهوری سه نثر جلالای نوشت. علاوه بر این وی فتح‌نامه‌ای به عنوان شش فتح کانگره نگاشت که نمونه‌ای از آن هم درین مجمع الافکار تذکری رفته است.

(ورق ۳۹۸) سحرگاهی چون باطن آگاه چشم برگشاد و دریچه فیض مبدأ نهاده مانند مبدأ فیض رو کشاده در برابر مرآت‌الکمال عقل فعال ایستاده، آینه حقیقت‌نمایی سینه معارف گنجینه از زنگار تعلقات روزگار زدوده مستعد انعکاس صور حقایق اعیان و چشم به راه اقتباس دقایق کون و مکان بوده به‌آنچه فراخور استعداد و لایق قابلیت از

۱. این اثر ارزشمند که استاد دکتر سید محمد یونس جعفری تصحیح و تنقیح فرموده اخیراً توسط راینزی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو چاپ گردید.

مبدأ فیاض خرسند<sup>۱</sup> شده بود رسیده به خطاب بالغ نصیب کامل نصاب کامیاب گشته به عالم اسباب بازگشت نمودم، عالمی دیدم از نوید قدوم سعادت لزوم بازیافتگان این انجمن فردوس آیین آسمان و زمینش در سپاسگزاری مانند نخل به زبان طنین زمزمه سرا و شش جهت این گنبد مینای چون شان انگبین از چاشنی شهد و شکر سرشار شیرین ادا چرخ فرتوت بی سر و پا که با مبدأ رخصت پابوس این والا بساط نشاط جوانی از سرگرفته به هفت اندام گیر گردیده و سه بعد عالم از مرکز پنجمهه خاک تا اوج مثلثات افلاک از عطر مثلث مهر و ماه دماغ پیدا گشته آسمان به رسم پای انداز اعجاز آب و خاک این کل زمین نوآیین فرش های گوناگون گوهرنمایی و یاقوت رمانی بر صحن زمرد و آبگینه صرح ممر و گسترانیده و قوت نامیه بر آیین پیشکش پیشگری آفتاب بر خاک و آب از گلزار سمن و شاخچه نسترن صد هزار منیژه و پرن شعری نمایی و سهیل یمن بر طبق عرض چیده از تازه رویی این گلزار همیشه بهار کشمیر جنت نظیر کاکل شگفته چمن چمن نکهت ذخیره نهاده و نزهت عطرآگین تبت چین چین نافه در چین ناف آهو نهفته به سنبلستان حنا تحفه فرستاده و چگونه چنین نباشد که زمین و آسمان این سرزمین بهشت آیین نقد مراد دیرینه در کنار گنجینه سینه می بیند.

رساله ای در تعریف کشمیر به قلم قاضی زاهد نیز در مجمع الافکار می باشد. قاضی نوشته که صناعی که صحن سرابستان افلاک را به گل های شب گشای کواکب بیاراست می خواست که سواد ریاض عالم قدس را در نظر ساکنان خاک جلوه دهد به قلم صنع نقش و نگار بی نظیر جنت آباد کشمیر را بر صفحه خاک رقم گرد راهش که نمونه پل صراط است ابر این معنی دلیلی است مستقیم چون نقش دوّم صنعت نما بود در خوبی اوّل اوّل برآمد:

نقاش نقش آخر بهتر کشد ز اوّل اکنون برخلاف قانون اصل را سبج باید  
 ... همه جا آرامش و بی غمی. از غیرت گل های لعلی خون در رگ کان بدخشان  
 افسرده. و از رشک شبنم که بر عارض گل نشسته اشک لالی در چشم صدف خشک  
 شده... از کثرت سبزه و لاله در شهر و دشت خاک چنان نایاب که از رهگذر زلف

---

۱. خورسند.

خوبان جور دوست بر خاطر سنبلستان غباری ننشسته... چنارش که در خور تمنای همت بلندان قامت افراشته... بید سرسبز شادابش... در تماشای امروزش که بر کاخ شاخ نکته زده کلاه زود نخوتان افتاده... ولایت شام از خنده صبح دلگشایش بر در سیاه نشسته و مسمی به شام شده مگر از مجمر لاله زارش به ترکستان بخوری رسیده که بخار پندار از دماغ بخارا بیرون کرده سیب سمرقند با چهره زرد خود را به یک پای ازدار آویخته به معذرت این که چرا با وجود سیبش خود را به خوبی سمر ساخته القصه کشمیر شاهی است که گل رویش محتاج به گلگونه و سنبل مویش مشتاق شانه نیست. درحالی که مطالب بالا مذکور بیشتر به شکل شعری در ستایش و تمجید خطه دلگشای کشمیر است و کمتر اطلاعات درباره جاهای معروف آنجا دارد. البته در رساله مولانا شیدا در باب جاها و مکانها مهم نیز اطلاعات بهم می رسد. جمع آورنده نمونه های انشا در مجموعه مجمع الافکار این عنوان را می نویسد: امتحان قلم از مولانا شیدا در ستایش کشمیر جنت نظیر و منازل و مقامات آن شهر فرحت بهر. (ورق ۴۰) لاجرم درین مقام دراز نفسی که کوتاه اندیشی است سلسله سخن کوتاه داشته سررشته مرسله انشا به حسب اقتضای وقت به تعریف کشمیر دلپذیر پیوستن غایت رعایت ادب کیشی است... از زهت آبا خطه مینونظیر کشمیر که همان سواد نسخه حدیقه جنان بل بیاض مسوده ریاض رضوان است.

نه فروردین و اردیبهشت شناسد و نه از دستبرد مهرگان و سردمهری بهمن هراسد نام خدا گلشنی همیشه بهار و گلبن جاوید گل پر بار تموزی صورت وی بر خویش بسته و خزانی به رنگ و بوی صد بهار و آب و تاب هزار گلزار نشسته. هوای مانند نسیم صبا سامان صد برگ و نوا و مایه هزار نشو و نما در چین موج چین و نسیمی چون دم روح خون مشک از فر به در ساخته. سموم دادیش مانند حرارت غریزی سازگار مزاج کاینات است و سراب وادیش خضر چشمه سار عین الحیات... و اگر از راهگذر قافیه سجع کشمیر فردوس نظیرش گویم خود جنت را منت به زیر کرده باشم. پرند سبزکار مرغزارش که همانا به همین کارگاه صنع پرور تذکار است آب کار دیبای چینی برده و خارای مشجر کوهسارش از موج سبزه زرنگارگون آبی بر روی کارگاه بوقلمون آورده. به حیرتم که اگر خود گلزار جاوید بهار کشمیر ندیدی: معنی گل زمین

از روی حقیقت به چه آیین فهمیدی... دریا دریا آب به پای خود بر روی چمن‌هایش روان و چمن چمن گل بر سر درختانش به سر خویش میسر گردان. ... اگر از پرتوی نظر حضرت که سایه آفتاب حضرت رب‌الاریاب است آن پشت و پناه این هفت بارگاهش گویم نظر به مراعات حفظ پایه کرسی و ملاحظه ادب عرش نموده باشم... چون در این مقام خامه خام طمع را به دریافت سعادت ستایش گذاری این حضرت از اختلال دماغ و هجوم خیل سودا سیاهی بر سرزده در قلمرو خطه صفحه پای از اندازه گلیم خویش بیرون نهاده... لاجرم جواهر عقد لفظ و مرسله معنی کوتاه می‌کنم.

در باب وصف چشمه ویرناگ کشمیر جلالای طباطبایی می‌نویسد که:

”تعالی الله از فیض کوه ویرناگ که باشد آبروی عالم. سبکسر آسمان با احترامش زبان سنگین ز سنگینی نامش. ... قلعه‌اش سرکوب گردون فلک و دامنش چون نقطه در نون سرش حرف فلک را سبزه کرده... چشمه ساری چشم پاک پاک‌بینان از روی آن نسخه کتاب طهارت برگرفته و از فیض پاکیزه دامنی کوه دامانش سرچشمه ساز زندگانی صفای عیش جاودانی از سرگرفته. سرچشمه در لطافت مانند لطیفه ایان غیر مصنوع و تریزانی دهان فواره‌اش چون بدیهه‌بند نمایان و مطبوع. آینه‌اش مانند آب انبه صافی نهاده.“ (ورق ۴۰۱)

محمد صالح کنبوه نویسنده زبردست که وی نیز از گوهرهای درخشان سلک ادبی دربار شاهجهان بوده نیز کشمیر را به زبان شیرین کام مبحثی به قید قلم آورده. او می‌نویسد: (ورق ۴۰۲) اکنون که به یمن عهد گرامی بهار گلشن دولت و اقبال آب و رنگ حدیقه عزّ و جلال باعث رونق چار بازار عالم موجب قوام السلطنه آدم سریر افروز انجمن جهانبانی فروغ افزای شبستان صاحبقرانی کارفرمای کارخانه دین طرازی ابوالمظفر شهاب‌الدین محمد شاهجهان بادشاه غازی. غنچه سرسبز گلبن بخت جهان از سرنو لب تبسم کشوده و نسیم گلشن فیض به تازگی بر سر تبسم آمده. آغاز ابتسام بهارستان شادمانی و طلوع نیر اعظم مسرت و کامرانی... خاصه در این ایام که هوای گلگشت و موکب منصور مانند طلیعه افواج بهار متوجه سرسبز بوستان کشمیر جاوید بیع گردیده وقت آن است که در گلشن سخن به دستیاری نخل پیرای طبع نهال معنی نشانم و از فیض ترشح سحاب فکر حدیقه عبارت را سرسبز سازم آنگاه گل‌های

مضامین را که از پیشگاه سخن رسته و به‌یمن هواداری نسیم فیض آب و رنگ معین معنی پذیرفته بهر ستایش شهر دلپذیر کشمیر به‌دست اندیشه چیده به‌تار ریشه کنم

رسالة کشمیر که  
به‌قلم مولانا شیدا در  
مجمع‌الافکار نقل گردیده،  
کشمیر دوره شاهجهان را  
منعکس می‌نماید.

گلدسته بندم و آن گلدسته را که دلفریب بوستان  
معنی است به‌جهت انبساط طبع رنگ افروزان  
بهار فطرت به‌صد رنگ جلوه دهم. چندان خطه  
ارم نظیر کشمیر که جز آبش چون فصل گل  
پیرایه انبساط و کامرانی... اگر کاتب بر باد  
خاکش قلم راند خط غبارش خط ریحان گردد و

اگر فال به‌نام زمینش قرعه اندازد نقط خاکش کار نقط آب کند. بس که همه وقت زمین  
این مکان فیض‌نشان سبز است از زمین تا آسمان تفاوت کردن مشکل است...

بهر جانب که بینی سبزه‌زار است بهار است و بهار است و بهار است  
هزاران سرو در هر سو هواگیر نگه کن جلوه سبزان کشمیر  
کشیده تا به‌رخ گلگونه از گل یکی از عاشقان اوست کاکل

سردپوش ریاحین: برطرف کنارش به‌آیینی صف زده که آبش چون حریفان عشرت  
کوش پیوسته گلدسته بر کف دارد و موجش مانند زلف خوبان هزاران گل خورشید  
مثال در دامان از شرم آب و رنگ گل نیلوفر که مانند رنگین از چمن عبارت جلوه  
ظهور گرفته گل مهر رنگ رو باخته و از عکس گل‌های زرد که چمن چمن بر ساحلش  
رسته... در توصیف کمیت و کیفیت این بدیع تالاب فسحت نصاب چون اندیشه  
به‌کوتاهی نگراید که اطناب سلسله بی‌متهای تسلسل دوران... بی‌تکلف ازین عالم  
دریاچه مصنوع پا این پایه زهت و صفا و فیض‌بخش فضا و لطف مقرر و حسن منظر  
بر روی زمین یافت نشود... در آبش بس که گل‌ها ریشه برده برده لبش گویی ز گل  
تنبول خورده... هجوم کشتی‌ها بر روی آبش گویی هزاران هلال بر صحرا خضر فلک  
نمودار گشته... هنگام حرکت چون عروسان هند نوعی خوش‌خرامی آغاز می‌کند که  
موج لحظه به‌لحظه از پرده چشم خویش پا اندازشان می‌سازد؛ زهی کشمیر جنت‌نظیر  
که هرچند جادو فتان نیرنگ سخن داستان‌های نظم ثریا نظام در سال‌های نقره نثار در  
توصیفش پرداختند...

بازدید شاهجهان از کشمیر ضمن گزارش بدین الفاظ ثبت است:  
 ”در خاتمه سنه هزار اوّل هجری در آغاز هزار دوّم بدین ستودگی و ارستگی و  
 تمامی که لختی از اخلاف آنچنان گرامی گوهر ثبت افتاد بزرگ نژاد گرامی نهاد  
 والا منش نتیجه دودمان ریاست نایب خدا رحمت عالم ابر مهری قهرمان کلک  
 کیهان خدیو دست قدرت دستور حکمت خداوندی کارنامه صنع الهی حجّت  
 توانایی قدرت مطلق قافله سالار آفرینش مردم چشم دانش و بینش ناموس  
 دولت جاوید روشنگر آیینۀ ماه و خورشید به‌همین نتیجه ابداع عقل و نفس  
 رونق‌افزای عالم اجسام اعتدال بخش ترکیب عناصر جنبش دهند قوای موالید  
 جلال و مکرمتش برهان ذات ذوالجلال والاگرام پیکر والا نهادش رحمت خاص  
 و عام ایزدی گوهر مروّت و مردی شرف دودمان... ابوالمظفّر شهاب‌الدین  
 محمّد شاهجهان بادشاه غازی صاحبقران ثانی ظلّه تعالی خلدالله ملکه ابد از  
 عالم غیب به‌عالم شهادت جلوه‌گر گردید جهان را جهانیان به‌شرف اقبال و  
 سعادت خویش سرفرازی بخشید با احیای مراسم دین احمدی نموده روایی و  
 رواح احکام الهی... شاهجهان ثانی صاحب قران شاهجهان بر در کشورستان.  
 آنکه به‌اخلاق خداوند پاک:

رسته ز آلودگی آب و خاک گشته ولی نعمت عالم ز جود  
 جودازو یافته اصل وجود وحدت اسلام به‌هندوی خال

دعوت او بود که از هندویست... اکنون به‌یمن مقدم گرامی او... هزاران...  
 سرافراز است گوهر نثارش نظیر کنند... مردم همه او را پرستند ادای حق دین احمدی  
 چون ادای دین بر خود لازم دانسته راهنمای آفرینش است به‌راه کمال، هرچه ملک خدا  
 است همه ملک او است... چندانکه او تیغ آبدار حصارهای متین و قلع‌های گزین  
 کشاده باد بهاری در چمن غنچه نتواند کشتزار (کشتوار) کار آگهان ازو آگهی کار  
 جویند هر درشتی که به‌نام گرامی و سگّه پذیرد و قرص آفتاب گردد بسیط زمین  
 با وسعت جودش یک کف سایل دور فلک با حوصله فراخش از روز و شب یک چشم  
 تنگ سنگ به‌زبان ترازو به‌عدل او گویا شود سایه او هر کجا به‌زمین رسد سرسبزی  
 بخت سرد سیراب سرکشد فیض ستایش او است که نظم من با پروین توأمان نثر من

چون خط کهکشان مسلسل است... فرصت کوتاه و مطلب دراز در این گفتگو که اتفاق طبیعت افتاده پیش نهاد همت آنست که مرا اگر درین فن کاری ندانند عاری نشمارند لاجرم در وصف کشمیر به یک دو حرف رسا که... دست بردی نمایم دستگاہ سخن را عرض وهم باشد که لفظی به جا باشد با معنی غریب رو دهد تا در نظر کیمیا اثر حضرت ظلّ الهی صاحبقران ثانی ظلّه العالی مرا ازین سخن تازه آبروی تازه پدیدآید این شاهدان پرده نشین از خلوت به هنگام بار توانیم جلوه گر ساخت مردم را از آنجا که پیش بینی و پیش دانی آن سرگروه آفرینش در نظر بود هر دم به چشم آن دسته نقش خیالی دیگر صورت می بست که از دارالخلافت اکبرآباد با این فراوانی نعمت تازگی آب و هوا عمارات عالی شکارگاه های با نزهت سیر کشتی آب دریای چون که اگر به وصف هر یکی از آن سخن طرازیم مرا دستگاہ سخن بیفزاید عرصه تنگ گردد و عزم سیر کشمیر از آن کارگاه اسرار الهی بی نظام حکمت نتواند بود غافل از آنکه آفتاب را از طی منازل سیر بروج... ارباب سپاه سامان سفرساز دارند و در رکاب سعادت اثر به غزنی و فیروزی را به گرمی آمدند که صورت هر منزلی به خامه سحرنگار طرازیم... در پادشاه نامه از منشیان سخن طراز معنی رسا به عبارت رنگین معنی رساند که از طریق اجمال سپردن بر خویشتن واجب دیدم از آنچه ناگزیر بود لازم شمردم گیتی پناه جهان پرور چون از دارالخلافت اکبرآباد متوجه سیر کشمیر شدند منزل به منزل بر کنار دریای چون که دریایی ست چون حوصله کریمان فراخ و پهنا چون ضمیر صافی دلان لبریز از آبدار معانی موج خیز چون نگاه هوشمندان ژرف چون ارباب توکل گران ناپدید... علم کاویان بال همای فتح و نصرت جز به هندوستان که سواد اعظم است و در هر سرزمین بهستی جلوه نباشد مردم هند به زبان خویش هستی نام کنند الحق فراخی عرصه هر کشوری جولان این چنین پیکری توانا روزگذاری و روزی یابی را به فراوانی نعمت مرز و بوم ایشان به قوت آن روزی خواران وفا نکند گوش و ابر سخن نیوشی پهن داشته چشم را ننگ خودبینی تنگ تنگچشمی بدین فراخ حوصلگی نتوان یافت چون نفس از خرطوم باز گذارند گردبادی بر روی زمین پدید آید که هلال درو چون برگ کاهی هواگیر نماید... دندان فیل به خلال نیازمند نبود با این شکوه و جلال سپاه آسوده قطع مراحل نمود منازل می پیمود آن رحمت عام ایزدی گاهی به سیر دریا

گاهی به شکار مشغول راه نورد بود هر جا که به شکار رای عالی بود می فرمود چندان شکار شاهین و باز و چرخ و شفتار و جری و باز اتفاق می افتاد که از پر مرغان هوا بالش آگنده پری گشت از خون تذرو کو کبک زمین چون پنجه نگاران نگار می بست و در زمین صحرا از خون نخچیر فرسنگ در فرسنگ یک نافه مشک بودار گور و گو زبان چون مور و ملخ شماری نمی رفت هر خار صحرا از خون صید مژه پر خون عاشقان می نمود... سگان شکاری را خورد و نوش از پهلوی شیران و خونی پلنگان می رسید... خاص و عام به اندازه قسمت ارزان نصیبی می یافتند به کباب خشک و تر حق نمک را بر خویشتن ثابت می کردند بهر شهری از شهرهای هندوستان چون دارالملک دهلی و پانی پته و سونی پته و تهانیس و سهرند و سلطان پور و امثال آن که بر سر راه واقع شده اند گوشه نشینان را از باز پرس آن نایب خدا غور رسی محتاجان دادبخشی ستمدیدگان بهره فراوان نصیب می گشت بهر دریای که سپاه فیروزی اثر می رسید به فرمان آن دریای بیکران رحمت ایزدی ملأحان چابک دست بحر آشنای خضر دیدار الیاس قدم لوح فطرت به کشتی پل می بستند مردم به آسانی گذار می شدند اهتمام پاس کشت زار رعیت به آن همه انبوهی لشکر به فرمان آن جهان پیرای جوان بخت چنان سرانجام می یافت که هراس پای هیچ کس به زمین نمی رسید مردم بر هموار راه می سپردند چنان که عاشقان بر سبزه... لشکریان از سوار و پیاده برگشته دهقانان چشم دوخته بودند خوشه چینی در دل مردم چندان راه یافته بود که عاشقان روز وصل دست اندازی به خوشه زلف معشوقان... اگر بی ادبی گستاخ کار از جاده مستقیم پای فراتر می نهاد چون عمل اهل ریا پامال می گشت تا به شهر فیض بخش عشرت آباد لاهور آرامگاه آن جهانبان گرامی نهاد با سپاه فیروزی اثر قرار یافت چون در شهر عشرت آباد لاهور حضرت ظلّ الهی صاحبقران ثانی را فرصتی درنگ اتفاق افتاد امرای نامدار حق گذار از صوبه ملتان و کابل به شرف سعادت زمین بوس آن قبله آفرینش سرافراز گشتند کار آگاه کاردان حق پرست نظر بر آسودگی سپاه داد بخشی بیچارگان از عزم کشمیر عنان گیر بود ولیکن از آن درنگ فرمانروای طاق را از هراس خون عروق از شام چون عرق سرد سرنیزه هر مو بر تنش از خار خاری که به دل راه یافته بود تیغ کشته روی زمین آن کشور از لرزه چون روی پیران سالخورده را رنگ کوه های آن مرز و بوم

از لرزه چون ابروی خوبان چین بر چین آب سرچشمه آب تیغ هوا بس که پای انقلاب بر خود می پیچد نفس بر لب مردم گردباد می گشت... لاجرم پس از فرصتی عازم سیر کشمیر شدند... چون از شهر فیض بخش لاهور به سیر عشرت آباد کشمیر توجه فرمودند اکثر امرای عالی مقدار به اطراف رخصت یافتند تا سپاه بیاساید و سرگروهایی که در رکاب سعادت ناگزیر شکوه دولت بودند به ساز سفر پرداختند از لشکریان حق گذار به شمار صد یک برگزیدند دیگر آن را به جاگیرهای دور دست فرستادند که اسب و مردم به نیر شوند... زمین از اسب و مرد موج می زد... زین از کوب سم اسپان ره نورد چون جگر عشاق لخت لخت گشته روی آب چون چهره نرم دلان صافی مشرب... موکب نصرت یاب به پای کوه بهنبر<sup>۱</sup> رسید که نامور باری دهک است آری به زبان هند بسیار سخت بود دهک تنگنا چون هر دو لفظ بهم مرکب سازند ترجمه آن بسیار سخت تن بود آن کار فرمای آفرینش را باز از پیش بینی دران منتخب از به پسندی و فزونی سپاه انتخابی خاص رفت که عشر عشیر آن برابر گزیدند مردم به قدر استعداد و احتیاج برگ و زاد سفر برگرفتند... از بینمهر تا کشمیر دوازده منزل است چون دوازده برج فلک در هر منزلی شهرستانی آباد است عمارات عالی بادشاهانه بنیاد کرده ابتدای کار و رهی دهک کوهی است چنان بلند که آسمان در گردش از بس که از تیغ او سوده گشته اثر راه کهکشان برو پیدا است جنبش ستارگان بران نگنا به تأمل بود ناهمواری راه از خوی زشت ناهمواران نشان دهد هر که بلندی های او تصور کند همّت بلند دریابد... هرکرا بران ره گذر نیفتد پست و بلند روزگار نداند مردم بر کمر کوه او از نیم خمیده روند تا سر بر سقف آسمان نساید خطّه کشمیر از زمان قدیم در علم و علمای معرفت هندی به ویژه در فلسفه (که به اصطلاح) شیو درشن معروف می باشد شهرت داشته است درین مجموعه نیز ملّا شیدا اطلاعات مفصل در زمینه مرتاضان و اصحاب کمال و ریاضت کیشان واگذار می نماید. از گزارش وی هویدا است که در دوره مغل نیز عرفای هندو در خطّه پهناور کشمیر به راحتگی و آسودگی زندگی پرآرامشی داشتند.

۱. آقای دکتر اقتدار این را اشتهاً ینهیر خوانده و همان نوشته اند، ص ۱۰؛ تاریخ حسن همان را همبر آورده، ص ۱۹۵.

حتی اطلاعات که به حواله حوض الحیات مؤلف درین مجموعه آورده قابل توجه است برای بررسی دقیق مطالب مزبور از همین گزارش ملأ شیدا ثبت می‌گردد. سالکان راه

طریقت را آهستگی کار در استقامت از روندگان راه باید آموخت پرواز مرغان در هوای او از حیرت پریدن چشم و جنبش مژگان است که بال و پر برافشانند در پرواز هواگیر نتواند کشت مردم اگر همه چون سوار ابلق گردون باشند تا چون طفل اشک رنج پیادگی اختیار نکنند از آنجا نتوانند گذشت منزل اول چون از رهی دنگ بگذرند بچوگی هتبی<sup>۱</sup> رام جای سپاه بود آن موضعی است که

اهل کشمیر را هر سال جشنی خاص است که آن را شری پنجمی نامند در آن مرز و بوم مرد و زن در آن دریای دل سیر کشتی اختیار کنند روی آب از عکس آن شعله خساران دریای آتشین گردد.

بنا نهاده جوگیان قدیم است که حکمت اشراق رسم و آیین ایشان است در پاس نفس داشتن ریاضت کشیدن رهنمای صوفیه‌اند. علم تشریح را به‌غایت نیک دانند امراض جسمانی را به‌تدبیر نفس و فروگذاشتن به‌آیینی که دانایان ایشان را مقرر کرده‌اند علاج فرمایند کاملان آن گروه توانند از روی استدراج در هوا پرواز کرد بر روی آب رفت کسب علم ایشان از دشوار پسندی ریاضت قطع تعلق دشخوار بود معرفت خواص اشیا به‌کمال دارند چندان در علم معرفت توحید غرفه باشند که اثبات وحدت به‌تحقیق نبوت نیز دارند بعضی از محققین ایشان خود را متمسک به احکام الهی و شریعت انبیا و نبیین دانند چنانکه صاحب حوض الحیات می‌نویسد که علی این قوم حضرت خضر علیه‌السلام را به‌زبان خوانند اصول خود را به‌شریعت حضرت آدم علیه‌السلام درست سازند که چون از بهشت بر زمین هند وارد شده کوه سراندیپ را به‌مقدم شریف گرامی داشته شریعت آن ابوالا بدین طریق بوده العلم عندالله در آن کل زمین در میان درّه رودی روان است خوش‌تر از زنده رود جوگیان هر طرف حجره در کوه تراشیده‌اند به‌ریاضت در آنجا به‌سر می‌برند و به‌آیین خویشتن پرستش یزدان هیمال به‌جا آرند

۱. برخی نویسندگان این را چوکی هستی نوشتند چنانکه توضیحاتش در صفحات آتیه ذکر می‌شود.

حاصل آن موضع از بهخشایش رحمت ایزدی صرف معاش ایشان<sup>۱</sup> منزل دوّم مردم چون از جوگی هتیی یا چوکی هستی<sup>۲</sup> بیشتر راه سر کنند گذار ایشان بر کنار آن رود بود باید نوزده میل چون قطع مسافت کنند به کوهی رسند که بر کمره کوه از یمین و یسار دو کوه پاره واقع شده به فرمان نصرت فردوس مکانی نور الیه مضجعه استادان سنگ تراشان آهنین سرپنجه که فرهاد را به شاگردگی برنگیرند و آرزو را به دستیاری نپذیرند به صنع پیرای توانند از عالم یک آدم تراشند به قوت سرپنجه مژگان کوه را از بنیاد برآرند به زخم ناخن توانند بر روی سنگ نقش و نگاری ست تیغ کوه را به یک ضرب تیشه آبجوی سازند پشته فلک را به یک جنبش آستین چون ریگروان بباد دهند از آن دو کوه پاره دو پیل مقابل یکدیگر تراشیده اند پیلان کوه پیکر عبارت از ایشان مردم چون به تماشای آن چشم بگشایند نگاه از بیم چون اشک غنچه بر مژگان نشیند نتواند قدمی پیش رفت نی نی آن آموزگار دانش پرست طلسمی بر در آن کوهسار بسته تا هر بوالهوس بی جگر خبر دلبران شیر زهره نتوانند از آن ره گذشت. چه از دشواری سختی ها کشند تاب محنت آن نیارند یا از آن رهگذر است که تا دل به سختی نهند سزاوار نعمت نگردند سختی آن راه چندانست که به آسانی در وصف آن دست ندهد عروج معانی طی منازل سلوک که باستانیان ذکر آن فرموده اند اشارت بدان راه خطرناک است هر که در تنگنا قدمش بلغزد ز پا به سردرآید دیگر کر نه بندد دره نوردات طریق چون طریقه سلسله مشایخ تا دست به دست یکدیگر ندهند و از هم

- 
۱. در جزییات دیگر که درباره دوازده منازل از لاهور به کشمیر می باشد درباره جاهای دیدنی و سیرگاه ها و باغات فرح بخش و فیض و غیره و معابد از زمان باستانی اطلاعات پرارزش به دست می رسد. البته این اطلاعات در لابلای زبان رنگین نویسنده گم شده. اگر این اطلاعات را با منابع دیگر مانند تاریخ حسن مقایسه کنیم اطلاعات بیشتر در این نمونه انشا به چشم می خورد. ضمن شاهکارهای مجسمه سازان نویسنده رساله ملّا شیدا درباره سختی های راه های کشمیر که در همان ضمن در صفحات قبلی از قلم ملّا طغرا (ورق ۴۰۷ ب) به عنوان مذمت راه های کشمیر ذکر گردیده مطلبی مفصل آورده است. اول درباره فنّ لطیف مجسمه سازی و شاهکارهای فناوران فرهیخته که فیل های سنگی تراشیدند و بعداً درباره سختی های راه های کشمیر.
  ۲. در برخی منابع و کتب تاریخ انگلیسی واژه به صورت جوگی هتیی نوشته شده بود در آن صورت اگر این چوکی هتیی به معنی فیل است و مسیر بیمبر و پکهلی تنها مسیر بود از لاهور به کشمیر که فیل سواران نیز به آن می توانستند بروند. (مرآة العالم تصحیح ساجده علوی)

نجویند در آن عرصه قدم نتوانند فشرد سایه با شخص در آن سفر هم سفر نتواند بود جاده‌ها در آن کوهسار چون شریانات در پیکر آدمی مردم چون قطره‌های خون از حرارت غریزی در آن به‌گرمی تمام به‌آهستگی آرام برفراز آن کوه سعی کوشش بجآارند که آزمندان دنیا طلب دربرآمدن به‌پایه قدر و جاه در فرودآمدن چنان آهستگی به‌کار دارند که معنی از اوج سپهر بر دل اندیشه‌پرستان فرودآید ابر سیراب بر آن کوهسار همواره پریشان است چون زلف معشوقان به‌رخسار وصف بلندی‌های او دستگاه معین بلند دهد... چون از آن عقبه بگذرند به‌شهر نوشهره راحت گزینند. منزل سویم نوشهره نزهتگاهی است نشاط خیزآباد دلکش حصاری گرد شهر کشیده دریای در کنار او روان آب آن دریا از بس که نازل نرم ضمیر صافی روان روشن بر رنج رهروان بخشاید روز و شب از ناله و خروش نیاساید سرما به‌رنج و راحت دونست خردمندان بیدار مغز را در آن منزل از شورش آن آب خواب نبرد... چون از نوشهره قدم پیشتر نهند عرصه چون حوصله ارباب همّت جهان فراخ پدیدآید گل‌های گوناگون شگفته سبزه در سبزه چون مژگان مردم در خواب بهم یافته... منزل چهارم چنکریتهی<sup>۱</sup> (= چنکریتهی) بود که باد از آبادی و معموری دولت چنگیزخان دهد گل و لاله به‌صف در صف عرض لشکر از سبزه او آبادی او در دامن کوه واقع شده است نزهتگاهانش انیس دل‌های عشرت‌گزین در بسیط آن زمین گل‌فروشان قضا چنان بساط ملوّن گسترده‌اند که جز پای تهی رفتن در آن عرصه از ادب شکر نعمت الهی دور است... آب چشمه دران کوهسار از عکس روی ایشان چشمه آفتاب گردد پیکر تصویر را به‌نگاهی جان در قالب درآرند شکر را از شکرخندان گلغداران دران مرز و بوم قیمت نبود دهقانان آنجا در کشت و کار منت ابر نوبهار نکشند یک سال چون تخم افشانند چندین سال بدروند. منزل پنجم تهیت<sup>۲</sup> است که تن پرستان را آرامگاهی است عشرت خیز در آبادی کشور دل‌آباد است هر قطعه زمین او قطعه‌ایست از بهشت راحت چشم است... چون از آن سر منزل بگذرند راهگذر مردم بر دو کوه باشد آغاز کار او از پای

۱. تاریخ حسن «چنگس» ثبت کرده، ص ۱۵۹.

۲. همان، «تهنه».

کوه تن پنجال<sup>۱</sup> انجام او به کوه سرپنجال باشد اگرچه مثل عام است... الحق رتن پنجال است که رتن به زبان هند جواهر را گویند و پنجال به زبان کشمیری کوه باشد کوهی است جواهر خیز درختان او اگرچه عود و صندل نباشد در سوختن و سودن بویا بوند رهگذر او چون سایه زلف خوبانست پُریچ و تاب، نی نی سلسله پای سپهر است که فلک در آنچه چون پیل مست در زنجیز آهستگی را به هنجار خویشتن کار فرماید هلال بر فراز او چون کجک پیلان سیاه مست نماید...

منزل ششم پرم کله اهادی او در دوره دره واقع شده در پیشگاه او رودابی می رود آیش به غایت سرد که آن آب همه از برف آن کوهسار سرزند با این همه سردی چندان گرم و تند تیزی می رود که پیلان کوه پیکر اسپان ره نورد در آن آب پا بر جا نتوانند داشت پنداری که دریایی است با خنک روی تمام در ستیزه گرم که بر در بزرگان جا کرده نمی خواهد غریبان را بار دهد. آبی صافی تر از آبروی عزیزان صافی دلان طبع خردمندان سردتر از حرف های بی جای بی خردان سرمایه افسرده دلان حجّت بی حاصلان عکس که در آن آب افتد نقش بر سنگ بندد... مبدأ فیض خیزان سرچشمه پیدا نیست آب صافی چشمه هر که خورد صفای دل حاصل کند. منزل هفتم پوشانه است که در دامن کوه پیر پنجال آباد است ره نوردان چون بدانجا بیاسایند زاد و برگ راه را سامان دهند تا توانند از پیر پنجال گذشت نزهت گاهی است که سایه در آنجا از نزهت آب و هوا چون شخص جانور شد عکس مردم که در آب او افتد مردم آبی گردد مردم را از سیرابی کل زمین و بیم برآمدن کوه پیر پنجال دل ندهد که بیشتر قدم نهند کوی مقام اعراف است که در چشم اهل معرفت از عسرت عشرت و خوف و رجا بهره پذیر است چون از آنجا به پای کوه پیر پنجال رسند از نظاره شکوه آن رنگ چهره عرق شود و فرو ریزد خون در رگ و ریشه بیفشرد پیوند اعضایش گردد نگاه از چشم پیش از مژه ترکناز نتواند کرد دربرآمدن او مردم عزم عالم بالا کنند... الحق زمین او به آسمان پیوسته است... باد در تنگنای آن کوه چندان تند وزد که سنگ های یک منی و دو منی چون سنگ فلاخن پرواز آیند اگر طنین بال مگس در آن کوه پیچد برف از هوا فرود

۱. به صورت پنجال نیز در برخی منابع به ذکر رفته است.

آید... برفی از آن کوه به فرمان حضرت عرش آستان نورالله مضجعہ عمارت عالی بنا کردند که مردم شب در آنجا بیاساند و آن را لری محمد قلی نامند که کارفرمای آن عمارت بوده چون از آنجا راه نوردی کردند دو راه پیش آید یکی در نشیب دیگری برفراز - راهی که فرود است در میان دره واقع شد راهی که بر بالا است بر کمر کوه - راه فرودیش به آسانی توانند طی نمود - راهی که بر کمر کوه است به دشواری تفسیر آیه کریمه: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ»<sup>۱</sup> در آنجا روشن است راهی که در دره است رودی در آن روان است به فرمان آن کامیاب دین و دولت به جا پلها تعبیه کرده اند پیش از آن که به شمار آید از هزار صراط باید گذشت تا بدان بهشت نعیم جاوید توان رسید - راهی که بر کمر کوه پیچیده است به زبان کشمیری به ناری بر آری علم است راهی است سخت دشوار چون طریق اختیار اهل بینش تا استعداد تمام نبود سالک آن طریق نتوان بود راه او بر کمر کوه پیچیده تر از زلف مسلسل خوبان است بر کمر باریک تر از تار نظر است که جز از باب بصیرت در آن راه سرنهتوانند کرد... صف مردم در آن کوه چون جوهر تیغ در نظر موج زن گویی رشته هوا معمار قضاست که بنای دیر پای سپهر را بدان اندازه کرده پیش رسان در آنجا به واپسی خرسند سجاده نشینان که دعوی طی ارضی دارند جاده به پای توکل به امید و بیم روند هجوم عامه چنان راه بر خاصان بسته بود که گفتگوی بی هنران راه سخن برهنرمندان جوانان از محنت راه همچو پیر شوند... منزل هشتم در پای کوه عمارتی است عالی به سرای سوخته مشهور، سوختگی های او از نفس سوخته دل تفته کاست که در آنجا نفس گرم برآرند آرامگاهی است چون چشم لئیمان تنگ که جز به ضرورت درماندگی های راه و بیچارگی های راه و بیچارگی نتوان در آنجا توقف نمود احتمال باریدن برف همواره باشد. منزل نهم هیرپور<sup>۲</sup> است که تلافی رنج های گذشته در آنجا توان کرد. شهری ست از شهرهای کشمیر آباد و معمور عمارت او در میان دو کوه اتفاق افتاده دریای در کنار او روان است چون هنجار گزینان سفر بدان مقام رسند بیشتر محنت سفر و رنج راه چندان نباشد چون خوی مردم

۱. شوری (۴۲)، آیه ۷.

۲. به صورت «هیراپورا» و «هریبور» نیز در منابع دیگر آمد. (نگارنده)

صاحب اخلاق عرصه ایست هموار یکدست چندان پست و بلند ندارد مگر در پیشگاه او که چون از آن دریا عبره نمایند کوهی واقع شده است نسبت به پیر پنجال و رتن پنجال و کور پنجال پشته بیش نیست لیکن چون مردم از رنج راه بستوه آمده باشند پا از کار رفته آن را نیز نسبت به پایه معراج عیسوی که تا چرخ چهارم است بدان مشابه انگارند. ... از آنجا چون بگذرد عرصه فراخ پدید آید که از فراخی های انشراح صدر بخشد دلها گشاده گردد و تنگ چشمان را به فراخ حوصلگی بهره مند سازد باد را در آن عرصه از پامال داشتن گل و لاله پا در دگار بود نسیم از بس که گل و لاله به رنگ پذیرد پیرهن مردم بی منت رنگریزان رنگ دهد... عرصه او رنگین تر از خیال آزرنگارتر از وهم مالی هر طرف او رود آبی روان است که از سایه درختان زلف مسلسل بتان نماید بر خاک او هر جا پا بفشارند از رطوبت چشمه آب سرزند گویی در آن زمین فلک محیط نیست که فلک زده در آن سرزمین نتوان یافت... منزل دهم از هیرپور به اندازه هفت گروه بر لب رودی عمارت عالی شاه پسند بنا کرده اند که شاه و سپاه در آن عرصه به شادکامی بیسایند مردم از رنج راه فراموش کنند هوای دیگر در سر دماغ را تازه سازد آب و رنگ چهره را طراوت بخشد فرسودگان راه آسوده گردند خون در رگ و ریشه به جوش آید مغز در استخوان ببالد شگفته چینی ها عام شود مردم پیکر پیرهن گوشت بیالند زندگی از سرگیرند اندیشه و روان از شگرفی ها خویشتن را در عالم دیگر مانند جهان دیدگان عالم سرمنزلی بدان نزهت و طراوت با فراخی نعمت در هیچ کشور نشان ندهند گویی هشت بهشت در آن گل زمین به تماشای یکدیگر فراهم آمده اند از بس که از لطف هوا هم باهم آمیخته یک بهشت گشته اگر هر گوشه او را به قصور بهستی فراگیرند بهشت را شمار پیدا نباشد اگر از هر تنگنای او حساب پذیرند دوزخ را شمار ناپدید بود منزل یازدهم بخانپور رسند که خوان پُر نعمت الهی است وسعت صحرای او از شکفتگی چون روی مهربانان نسیم جان بخش او چون بوی مهربانی در بیداری در آنجا آسودگی خواب میسر باشد آب هر چند غذا نشود آب آن سرزمین غذا تو اندیشه میوه او را چون میوه بهشت چندانکه به کار دارند سیر نشوند آب گوارا غذا موافق نسیم نشاط انگیز هوا دلپسند حسن دلنشین تماشا خاطر او در عشق شور انگیز... منزل دوازدهم شهر کشمیر است که عشرت آباد غریبان تماشاگاه

کامگار است چون از لطافت و سیرابی آن گل زمین بدفتر حرف نگارم روی صفحه از خط مسطر موج زند در دور شهر کشمیر دریایی است محیط که آن را به زبان دل [Da=] نامند این شهر در دوران بکتی (Baikunt به معنی جنت) است در خاتم علمای براهمه [Brahma=] راهی کشمیر که در علم خود مهارت تمام دارند جز قدیم بودن آن شهر تاریخ بنای آن را نشان ندهند که آن را که بنا کرده آبادی او از کی باز است راستی آنست که بهشت خداآباد است دولت خداداد عامه آن مرز و بوم گویند که بنا کرده حضرت سلیمان علیه السلام است کوهی که در سواد آن واقع است آن را تخت سلیمان خوانند زیارت گاه خاص و عام است به زبان آنها سرینگر گویند. اهل کشمیر را هر سال جشنی خاص است که آن را شری پنجمی نامند در آن مرز و بوم مرد و زن در آن دریای دل سیر کشتی اختیار کنند روی آب از عکس آن شعله خساران دریای آتشین گردد از تاب صفای آب روی هوا رنگ پذیرد رنگ شفق که هر شام بر روی هوا پدیدار بر سخن من گواه است گل نیلوفر که در آن دریا بسیار شگفته شود اثر آن تواند بود یک شبانه روز در پای آن کوه آرام گیرند نشاط ورزند پنداری که هر گل و سبزه که در آن کوهسار از فیض نشو و نمای نوبهار سرزند جان پذیرد چشم مصور گردد با جادوان کشمیر به ساحری ستارگان را از اوج فلک فرود آرند تماشای تان را روز بازار عشرت بود زمین خجالت بخش آسمان گردد از گرهی هنگامه عشرت انسان روی هوا عرق گیرد از جلوه پری پیکران سیم اندام زمین در نظر مجلس تصویر نما بدان شب و روز را چنان به عشرت گذرانند که سالی بدان انتعاش طبیعت ورزند و فال مبارک دانند... در عهد پیشین نشو و نما یافتگان آن دیار همه کافر بودند اسلام به یمن مقدم حضرت میر سید علی همدانی قدس سره واقع شده درین زمان مسلمان بیشتر از کافران آن دیار چندان متابعت اسلام بجا آرند که در رسم و آیین مسلمانان از کافر نتوان شناخت نامهای ایشان به شرف چون نامهای مسلمان بود... برهمنان آنجا چون به مسلمانان رسند سلام علیک گویند مسلمانان عام به طریق رسم و عادت جواب آن باز دهند هری پربت کوهی است در میان شهر واقع شده بت خانه از عهد قدیم بر آن بنا کرده اند

درین عهد که آن رحمت الهی بر آن مرز و بوم سایه انداخته به فرمان آن حامی اسلام خراب کردند<sup>۱</sup>. براهمه کشمیر هری پربت را مهادیو [Maha Dev] که یکی از حکمای پیشین براهمه است منسوب دارند حجّت دانش او کتاب رُدّر جاتل [= تک] که در فنّ اکسیر و خواص اشیا نوشته در علمای ایشان معروف گویند که آن دانشور در آنجا به ریاضت به سر می برده به آیین خویش به کسب کمال تعلیم تلامذه خویش مشغول بوده قول او را در فنّ طب اطبای هند مسلم دارند و الله اعلم. فراخی های نعمت کشمیر از آن فراوان تر است که به شکر نعمت خداوندی وصف آن به لطف بیان توان ادا کرد از فیض نشو و نمای هوای او بتان کشمیر از بیم بالیدن کمر از میان نگشایند نشو و نمای گل آن تازه گلشن عشرت بدان بالیدگی است که چون شعله بالیدن محسوس است... میوه از مرز و بوم بدان شیرینی و سیرابی است که حلاوت آن را از سخنان شیرین بیان او توان دریافت در آن شهر باغ و خانه یکی است که بام خانه همواره چون تخت مرصع بادشاهان کامگار از لاله و سبزه نگار باشد شقف خانه در لطافت از عکس آن بیرون و درون گلزار نی غلط کردم شعله رنگ روی گلعداران او از بس که تا بام خانه بر آید مردم لاله خطایی پندارند. صاحب حسن در آن کشور عام است ملاحظت در هوا خاص از فیض تربیت آب و هوا... از تربیت اعتدال آب و هوا اکثر از نشو و نما یافتگان آن دیار به طبیعت موزون باشند علم موسیقی که دشوارترین علم هاست آسان توانند به دست آورد زمین مردم خیز است در کسب فضیلت چون بکوشند به اندک فرصتی توانند در فن مهارتی به کمال به هم رسانند. خوش نویسان او در اسلوب خطی دستی تمام دارند. حضرت ظلّ الهی از آنجا که مهربانی بر بندگان خدا عام دارد در حق آفرینش ایزدی احسان خداوندی را به کار برد از موزونان طبیعت آتما سازندگان نوا پرداز هر چند در خور آن نبودند که به مجلس عالی بیایند به مصراعی توان گوش بر سخنان ایشان نهاد یا به نوای جنبش تازی دماغ تازه کرد هر کی خاص العام بیرون از

۱. ملّا شیدا تنها نویسنده ای است که درباره خرابی و انهدام معابد هوی پربت به دست حامیان اسلام به فرمان شاهجهان اطلاع می دهد. در هیچ اثر دیگر اطلاعی بدین نوع به چشم نمی خورد. البتّه شاهجهان در ارگ هری پربت عماراتی که جهانگیر بنا کرده بود را خراب نموده ساختمان های نو را بنا نمود. بیان ملّا شیدا نیاز به بررسی و تطبیق به منابع دیگر نیاز دارد.

حوصله او سرافراز می‌شد همه شکر ایزدی سپاس آن دولت خداداد به‌جا می‌آوردند. از فراوانی نعمت که در آن مرز و بوم است سال‌ها سرمایه روزی سرانجام روزگار ایشان می‌گشت. وصف دریای دَل او را چون به‌زبان آرم از عذوبت و لطافت آن سخن آب گردد. آب دَل چندان دلپسند است که دریای دَل که ارباب معرفت نشان دهند کنایت از اوست گل نیلوفر چندان در آن آب شگفته که آب در نظر از دور ناپدید بود آب او همه بوی گل نیلوفر دهد پنداری که هر قطره او تخم نیلوفر است... آب هر جا قطعاً زمینی به‌آیین جزایر دریای محیط بود باغ‌های دل‌گشا گلشن‌های با طراوت در آنجا طرح کرده‌اند عمارات دلنشین هوادار بنا ساختند وصف به‌زبان قلم بوسه به‌پیغام است... بن تلنگ دریای محیطی است که کشتی هلال اگر در آنجا بگذرد از شورش موج او غرق گردد. در میان آن دریا بادشاهان کشمیر بنای عالی نهاده‌اند تدبیر بنا نهادن بدین آیین حکمت اختیار فرموده که کشتی‌های بزرگ پُر از ساخته عالی بر آن طرح کرده‌اند به‌او کار شگرف است که از ایشان بر صفحه زونگار ماند و مردم در آنجا از هراس موج خیز که هر روز پس از زوال بادی سخت و تند برخیزد... شاله‌مار<sup>۱</sup> چشمه ساریست که رشک چشمه آب حیات است غیرت افزای کوثر است در آنجا عمارتی ساخته‌اند بلند سر به‌فلک کشیده آب دَل در آنجا تمام در نظر است هنجار افزار شهر بر روی آب به‌مدد کشتی دستیاری مَلّاحان بود مَلّاحان کشمیر هانج [= مانجهی] نامند چندان کشتی را تند و تیز رانند که ماه در سرعت به‌کشتی ایشان نرسد چشم کشتی از دست افراز ایشان که بدان کشتی رانند دو صف مژگان به‌هم‌رساند چون مرغان آبی دو بال پرواز گشاید در شتاب کشتی بیش از اندازه بر روی آب جو پالان نمایند در اثنای کشتی راندنی همه یک بار فریاد عجیب برآرند بدان انتعاش نمایند که صدای آن در گنبد دوار در پیچد عکس نقش و نگار عمارت شاهی در آن آب جلوه‌گر است پنداری که آن عمارت شاهی است با کمال حسن به‌زیور تمام آراسته آب دَل آینه رو نمای او است... بهشت برین از آن برتر در خیال نیابد...

۱. در اوراق بعدی همین اثر مطلبی است به‌عنوان ستایش حدیقه رشک ریاض رضوان خیلی بخش و فرح‌بخش افزا معروف به‌شاله‌مار (ورق ۴۴ ب).

دریای لار آب او چندان صاف و روشن و سپید است که گلیم تیره بختان اگر در آن آب بشویند توانند چون حریر صبح سفید ساخت گوهر با صفای آب تیره نماید هر جوی از آن آب جوی شیر است که بی محنت فرهاد زیر قصر هر شیرین لبی روان است از آن آب دریا به فرمان آن سرچشمه چشان خداوندی شاهرودی به شهر آورده اند هر کس از آن جوی به خانه و باغ خود برده جوی آب رود نظر جدول سیم است فیض آن خیر جاری بدان خاص و عام است. میوه کشمیر انگور آبی، سیب، زردالو، شفتالو، انار، بادام، فندق، چار مغز و جز آن فراوان است خوشه انگورش از خوشه پروین گرو برده، آبی او رنگ چهره بیفزاید، سیب او از لطافت چنان باشد که تخم او از بیرون سیب چون خال ذقن معشوقان در نظر پیدا است... خربوزه او نیز خالی از حالی و حلاوتی نیست چون مدت سه ماه و چند روز حضرت ظلّ الهی صاحبقران ثانی سپاه فیروزی سیر کشتی گاهی به شکار عرشت افزا مشغول بود چون بر روی آب دل مشعلها فانوسها می افروختند تمام عرصه کشمیر چندان روشن می گشت که دانایان ژرف نگاه توانستندی درم ماهی دریا را چون زر شمرد کوهسار او از لطافت چون پرده فانوس در نظر بود آب به رنگ همه باده ناب می گشت درم ماهی از تابش زر ریخته می شد رنگ گل نیلوفر چون رخسار دلبران از می ناب می افروخت آتش و آب را با هم اتفاق صلح می افتاد چون کوه هرپریت را به فرمان آن آفتاب سپهر جاه و جلال چراغان می کردند کمر کوه چون کمر کشور بناهان مرصع می نمود فلک البروج از ثوابت از روی رشک آن خجل نی نی حوران بهشت شاه جم جاه بر آن کوه هری پریت از فروغ چراغان چون جمع می آمدند در شکوه آن کامران دین و دولت از دور نظاره می کردند دور کوه هری پریت از فروغ چراغان گنبد دماغ سخن پروان از تخیل معنی رنگین می گشت تابش آن چندان هوا را روشن می داشت که منجمان را در شب و روز غلط می افتاد در حساب تنجیم سهو تمام رومی دادگاه روز روز را به حساب شب برمی گزیدند گاه شب را به شمار روز مردم چندان از آب و هوای آن دیار فراخی های نعمت آسوده حال بودند که در غربت یاد وطن بر ضمیر ایشان نمی گذشت همواره به دعا دست بر آورده بودند که از آن عرصه پای بیرون نهند سپاه ار از فراوانی نعمت جمعیت تمام دست داده بود بدانگی پیاده به درهمی با اسب سیر می گشت لیکن از پیش بینی های آن رموزدان اسرار

الهی چون عهد موسم باریدن برف نزدیک رسیده بود مردم هندوستان تاب آن نداشتند هم بر حال ساکنان آن دیار بخشایش آوردند که هرچند از نزول سپاه بر آن گوشه‌نشینان رحمتی وارد بود اما از کثرت سپاه ستوه آمده بودند بی‌اختیار اردوی ظفر قرین را پیشتر رخصت فرمودند که از آن تنگنا بگذرند به پای کوه بیمهر آرام پذیرند خود به دولت به سیر گوشه‌های کشمیر توجه فرمودند. پنهبر جای آرام است در سواد آن شهر که کشت‌زار بر کوه و زد سنگ را گهربار سازد و خاک زمینش یاد از چهره زرد عاشقان دهد سیل کوهسار چون برای عرصه بگذرد همه آب زر گردد چشم اختر یرقانی از تماشای آن سرزمین است رنگ ابر نوبهاری همه از فیض آن خاک بود باد چون طلوس در آن مرغزار به نقش و نگار مصور شود تار نظر از تماشای او تار زر گردد گیاه آن عرصه چون خطّ تابش آفتاب همه زرین سرزند گیاه اکسیر قلابان روزگار از آن دشت به دست آرند... آنچه دانایان پیشین از غرایب و عجایب دنیا نوشته‌اند که نسناس جانوری است که در کشت زار زعفران به هم رسد به صور آدمی بود قوت او به بیخ زعفران بادش در آن دیار جز مردم صحرائشین او که بی‌خردی و نادانی جانوران دم در دمد جز به خورد و خواب روزگار به سربرند به چشم در نیاید نهال زعفران برگ و شاخش به شاخ و برگ گندم ماند... در عهد پیشین رسم چنان بود که ساکنان شهر را عمل فرمایان آن دیار از هر خانه یک کسی را بیکار می‌گرفتند به زعفران چیدن سر می‌دادند با این همه در آن کار اگر از آن بیچاره اهمالی واقع می‌شد تهمت دزدی زعفران زرد رویی خجالت رنگ همه به یاد برمی‌داد تبلخکای از چیدن زعفران چاره نداشت چون به عرض صاحبقران ثانی رسیدی آن رحمت ایزدی بر احوال آن بیچاره‌گان بخشایش فرمود آن رسم ستم را برانداخت به جاگیرداران مقرر شد که به حصّه خود آنچه اهل عمل به ضابطه منصب هر یک قرار دهند به مزد کارفرما بند بر هیچ‌کس ستم روا ندارند. پنج سیاره نزهتگاهی است آباد فرح‌بخش نشاطافزا طرب‌خیز روان پرور صحرای او دلکشا آب سرچشمه او از لطافت قوت جان بود قوت پیکر بیفزاید خاک او چون برند نگارین از گل‌های منقش... دامن صحرای او یک دامن گل است... دشت او از شادابی چون گل و سنبل دمد سبزه او چون سخن تازه معنی‌پرستان همواره بازه رو بود. انج سیرگاهی است با نزهت که خاک او چون نهاد پاک طینات صافی مشرب

سرمایه مروّت مردی است صحرای او سرسبزی بخت سرسبز کشاده جنبان تنگ دلی در آن عرصه جز غنچه دل تنگ به چشم درنیاید شکفتگی در آنجا چنان عام است که چون مردم سخن سر کنند جز خنده بر لب چون گل گفتگوی نبود گرانبانان را از فیض نسیم او سبک‌رویی حاصل آید سخن دلان را از سیرابی آن خاک نرم دلی میسر گردد مرغان هوا را در فضای او چون برگ گل پر و بال رنگین و پویا بود شوق تماشای او سخت خفته را بیدار سازد... مصوّران در آن گل زمین از بیم دفتر خویش از هم بگشایند که پیکر تصویر از نسیم او همه جان پذیرد راه صحرا گیرد مژه بر چشم تماشاگران از نظاره گل و سبزه او بال طاوس شود. مجهی بهون<sup>۱</sup> آرامگاهی است آبادتر از دل‌های آباد عزلت‌گزینان هر که بهشت را خواب دیده چون در آن عرصه فیض بخش بیداری نظر کنند تعبیر او درست آید نی نی بهشت را آن نعمت عام کجاست که مؤمن و کافر را در آن گنجایش بود ساکنان او از آسودگی گردش دور فلک انقلاب روزگار ندانند... عمارت عالی بادشاهانه در آنجا بنا کرده حوض آبی دارد که ماهی بسیار در آنجا سر دارد همواره قوت آن ماهیان چون وظیفه خواران صاحب استحقاق از سرکار مقرر بود حوض از ماهی آسمانی بود پر از هلال هلال آسمان پنداری ماهی است که از آن حوض برجسته هواگیر شده مردم آن سرزمین شکار ماهی او را چون صید حرم بر خود حرام دانند گویند که به تجربه رسیده که صید ماهی او یمن ندارد چون پرتو خورشید بر آن است تا بد ماهیان او همه زرین نمایند... اضطراب ماهیان در آب به اضطراب دل‌های داغدار عاشقان ماند... در حوالی آن چاهی است خشک از عهد قدیم چون دل‌های تنگ از غم به خاک انباشته عامه آن مرز و بوم چاه بابل نامند ماجرای هاروت و ماروت که در کلام الهی ذکر آن واقع شده گویند در آن سرزمین بود... اچهدل [= اچهدل] تماشاگاهی است که چشم تماشاگران جهان دیده چنان عرصه دلکشا ندیده خاک او رنگین‌تر از چشم می‌پرست می‌پرستان از آب و هوای او بی‌باده گلرنگ خمار در پیاله بشکنند دامن صحرای او چون دامن اهل تقوی از آلودگی پاک... مردم را از بس که هوای عشرت افزای او در دماغ پیچد چون بخواهند همه بهشت در خواب بینند

---

۱. به معنی کاخ ماهی.

سایه از نشاط در آن سرزمین چون ابر سیراب هواگیر و ریزه استخوان در خاک او چون تخم مغصق از نشو و نما سیمین شود کل زمین بارآودی که بهون عشرت‌گاهی است که آرام دل در آنجا توان یافت تماشای او دلکشتر از دیدار مهربانان صحبت مردم دانش‌پرست هر که روزی در آن سرزمین بسر برد روزگاری برو به‌شادمانی گذرد... دستگاه عشرت در آنجا فراخ بود کامیابی فراوان چشم مردم در خواب از شوق و تماشای او چشم نرگس بازماند. ویرناگ بهین تماشاجای کشمیر است آنچه وصف تمام دیار است تنها صفت اوست. این همه سخن رنگین که در ستایش هر منزلی نگارش یافت به‌فضل او بود که او مهمان عزیز است دیگران طفیلی او شاه است آن همه شیاه به‌نور غنچه از شاخ گلبن او سر بر نرده باشد که رنگ گل از شاخ چون رنگ ساعد خوبان آراستن و موج می‌ناب از پای شیشه‌در نظر موج زن بود هنوز سبزه او از خاک سر بر نکرده... چون حضرت صاحبقران ثانی مدظله‌العالی را در آن گل زمین اتفاق سیر افتادان تازه گلشن را دو نوبهار پدیدآمد یکی از شادابی آب و هوا که در آن ملک عام بود دیگر فیض مقدم همایون که بخت سرسبز جبین نقش پای او توانان جهانیان گیتی پناه در آن جا انتعاش طبیعت بیفزود جشن وزن در آنجا اتفاق افتاد آیین آن بادشاه جوان بخت است که با کفایت رای پسندیدگی طبع راست نهادی در سال دو بار اعتبار سال شمشوی و قمری خویشتن را با تمام عالم بسنجد از آن دستگاه سنجدگی بیفزاید با تمام روقن و بهار ترتیب دهند که چشم روزگار نظیر آن ندیده باشد در ساعتی مبارک فال که در فرخی و فیروزی اختیار شناسان بود اختیار کنند ترازویی ترتیب دهند که هر دو پله او از وسعت اندازه هر دو جهان بود شاهین او خط کهکشان زبان او حبل‌المتین سر رشته دستورالعمل روزگار آنچه در عالم اسباب هستی پذیر است سال به‌سال کارفرمایان هر کشور فراهم آرند از جواهر چون یاقوت لعل رمانی گوهر تاب پیروزه مروارید زمرّد و بیخ و نجز آن از لباس زیبا چون حریر و دیبا پرند نگارین جز واکسون و امثال آن از سیم و زر سگّه بدور سیم ساده چندانکه از خراج هفت کشور بهم رسد از معطر شکناب عنبر را صندل خالص عود قماری کافور چندانکه محکن بود از رستینها آنچه روزی روی نوارگان باشد آفتاب که هر سال میزان جا کند به‌متابعت آن بادشاه سنجدیه کار است سنجدیدن او خود را با تمام عالم سنجدیدن کوهی است یا گاهی

هر که سنجیدگی خای او را خیال بندد طبعش موزون شود سنجیدگی‌های کار نیز رسد شکوه‌مندان بخت ارجمند پارسیان پاکدامن سخن‌سنجان مدح‌سرای مطربان نوازان تهی‌دستان محتاج در آنجا جمع باشند چون آن قبله عالم پا در پله ترازو نهند پله ترازو قبله نمای عالم گردد از یمن مقدم شریف آن گرامی نهاد کفّه میزان یاد از ید بیضا دهد شاهین ترازو از اعجاز عصای موسی شود نی نی پله ترازو برگ درخت طوبی بود شاهین شاخ طوبی که از هر چه آرزو پرند بدان بهره‌مند باشند نخست چون به‌جواهر به‌سنجید پله ترازو چون فلک‌البروج از ثوابت نگار گردد چون بخز و دیبا سنجند کفه میزان به‌کافور وزن کنند از راز روز وصل را به‌خاطر گذرانند هر دو پله ترازو از سبکی و گرانی وقار بجند کفه درو تمام عالم بود از ناز و سرکشی سرفرونیارد و گویی آن پله سخن دانا است متین پا برجا... آن نقد و جنس را وقت مسکینان و محتاجان سازند تا سال به‌سال به‌دستگاه آن به‌فراخی نعمت زندگانی کنند... چون جشن نشاط‌افزا تمامی پذیرفت مردم از نثار جود و دولت شهنشاهی کامیاب گشتند حضرت صاحبقران ثانی متوجه به‌هندوستان شدند چنانچه پیش ازین نگارش یافته منزل‌های مقرر نزول اجلال تشریف ارزانی داشتند چون بیمبر رسیدند... خاتمه این دو سه فقره که به‌قلم معجزه بیان سحرطراز نگارش یافت تازه گل‌های رنگین گلشن معانی است که به‌دستیاری انداز خیال به‌دست مژگان چیده‌ام". (ورق ۴۳۲)

نوشته‌ها و پدیده‌های بسیار به‌زبان سحرانگیز به‌جا مانده است و هر یک از آنان به‌شیوه خود از خطه دلپذیر و جنت‌نظیر کشمیر عکس برداری به‌صورت الفاظ ملون دفترها جمع نموده‌اند. مختصر اینکه نسخه مجمع‌الافکار که به‌ظاهر مجموعه‌ی انشانویسی است اما اطلاعات مهم در موارد گوناگون دارای مطالب و مباحث ارزشمندی می‌باشد همین است که فهرست مندرجات آن را نیز در پایان این مقاله جا داده‌ام امیدوارم مورد استفاده دوستان دانش‌پژوه قرار بگیرد.

۱. این نسخه که همچو گل ورق بر ورق است...

فهرست عناوین مجمع‌الافکار.

۲. دیباچه مجموعه انشای عربی و فارسی که به‌ریاض فیض موسوم است ریخته قلم شکسته رقم کمترین بندگان خدا مرزا جلال‌الدین طباطبایی (دو دیباچه به‌همین عنوان)

- ۴، ۵. میرزا مذکور دیباچه مرقع نوشته.
۶. از میرزا جلالا دیباچه که سبعة سیاره موسوم است.
۱۲. دیباچه مثنوی حاجی محمد جان قدسی و شاه طالب کلیم من کلان عزه ناصیه سیادت قره باصره سعادت صاحب ذهن نقاد و ادراک وقاد را تبه دار مرتبه سخندانی پرده دار اسرار معانی مظهر فیوضات حق جل و علا میرزا جلالای طباطبایی.
۱۶. دیباچه دیوان حاجی محمد جان قدسی از میرزا جلالای.
- (۱۸ ب) دیباچه دیوان طالب کلیم از میرزا جلالای.
- (۲۰ ب) دیباچه دیوان ملّا منیر از میرزا جلالای.
- سوادنامه.
- دیباچه سواد اعظم ملّا منیر از عنایت الله کنبوه.
- (۲۲ ب) ایضاً.
۲۵. دیباچه دیوان حکیم عبدالحاذق.
- (۲۷ ب) خطبه شیخ محسن فانی بر مثنوی ملّا شاه.
- (۲۸ ب) دیباچه مثنوی ظفر خان از میر باقر.
- (۲۹ ب) دیباچه دیوان نصیرای همدانی.
- (۳۰ ب) دیباچه مرقع نصیرای همدانی.
- (۳۱) دیباچه بیاض نصیرای همدانی.
- (۳۱) دیباچه مفتاح الحدود در طب از میرزا امان الله.
- (۳۲) دیباچه مرآت الجواهر از میرزا مشارالیه.
- (۳۲ ب) دیباچه مثنوی زلالی.
- (۳۲) دیباچه سبعة سیاره زلالی.
- (۳۴) دیباچه ساقی نامه.
- ۳۵ دیباچه بیاض شیخ فیضی.
- ۳۵ دیباچه بیاض صایب (سالار جنگ).
- (۳۶ ب) دیباچه بیاض نواب سعید خان از روشن ضمیر.
- (۳۷ ب) دیباچه بیاض میرزا محمد رضا.

۴۱۵ مجمع الافکار، میرزا جلال طباطبایی:

تا نظر بر چمن حسن جهان وا کردیم عالمی بود که در خویش تماشا کردیم  
خمخانه عالم وجود طلسمی است بی‌بود و حیرت‌کنده انجمن هستی تصویری‌ست  
بی‌نمود در بنای این طلسم چون گردباد طاقت مدار و نه در شکست این دیوار چون  
رنگ صورت اختیار.

اگر تو غیرت آینه‌پرداز دیده آگاهی گردد از ذره تا آفتاب سرگرم پرواز حیرت  
است:

و از قطره تا محیط بیتاب تپیدن وحشت صبح تا نفس می‌کشد غبار هستی خود  
به باد بسته.

... و شعله توامت راست می‌کند به خاکستر نیستی نشسته فانوس سپهر از دود  
چراغان کشته آفتاب... است و چهره سحاب از نفس سوخته برون رنگ افروز را بر  
سیلی تا سخن از لب برآمده جوهر آینه هوا است تا نفس از دل سرکشیده کمند کنگره  
فنا.

۴۲ ب) دیباچه تباشیرالصبح دیوان فیضی.

۴۴ دیباچه جنگ‌المهملات از میان محمد نورالله سلمه الله تعالی.

۴۴ دیباچه نوری مولانا ظهوری.

۴۸ ایضاً دیباچه خوان خلیل مولانا ظهوری.

۵۷ دیباچه گلزار ابراهیم مولانا ظهوری.

۶۱ ایضاً.

۶۳ دیباچه اکبرنامه از شیخ ابوالفضل الله اکبر.

۷۱ دیباچه شاهجهان‌نامه از شیخ حمید.

۷۴ دیباچه پادشاه‌نامه از میرزا جلال‌الدین محمد طباطبایی اختتام هرچند کاف و

نون است اساس سپاس والا.

۸۶ ب) دیباچه جلد دوم پادشاه‌نامه.

۸۷ دیباچه سیوم شاهجهان‌نامه از محمد صالح کنبوه.

۸۹ دیباچه دیوان میر معین‌الدین غازی از محمد صالح کنبوه.

۹۲ دیباچه دیوان مولانا عرفی شیرازی.

(۹۴ ب) دیباچه دهرپدهای نایک بخشو که حسبالحکم حضرت صاحبقرانی، اسلام خان نوشته.

۹۷ دیباچه که میان نورالله برای بیاض گلشن فقیر نگارش فرموده‌اند:  
هر حرف مرقوم از سواد مداد ماتمی است سیاه پوش و هر نقطه مسطور از صفحه کاغذ شهیدی است کفن در آغوش هوا در اندیشه پرواز فنا سر از جیبت سر کمی برآورده.

۹۷ دیباچه بهار سخن محمد صالح کنبوه از ملا منیر.

۹۸ رسیدن قلم سحر طراز به پایه تمنا و واله والا از نگارش دیباچه بهار دانش که به میامن تیزدستی کلک معنی نگار قبله صورت و معنی عنایت الله هر حرفش چون نگاهش خامه صنع سر خط ارباب فضل و هنر است و نقش هر لفظ تازه رویش رشک فرمایی یاقوت خورشید و الماس قمر.

۱۰۱ دیباچه رقعات سر دفتر نکته‌سنجان روزگار قبله دین و دنیا عنایت الله که از شرم شگفتگی انوار الفاظش دهان غنچه خندان از تبسم بسته و حرف حرفش به آب و تاب معنی رنگینی و درخشانی بر لب لعل بدخشان شکسته.

۱۰۲ دیباچه دیوان حقایق بینان زبده دودمان نکته‌وری فیض مبداء فیاض ابوالفیض المتخلص به «فیضا» که چون در جواهرالاسرار معنی سرمایه استعداد والاطبعان نکته‌آفرین و به آب و رنگ لفظ و معنی روکش کارنامه ارژنگ و رشک فرمای کارخانه چین.

۱۰۴ دیباچه شرح ملا منیر بر قصاید مولانا عرفی از محمد صالح کنبوه.

(۱۶ ب) دیباچه بیاض گلدسته.

(۱۶ ب) تمهید دیباچه که میرزا جلالا بر دیوان ظفر خان نوشته.

۱۱۰ از منشآت میرزا مذکور.

ایضاً از منشآت میرزا مذکور دیباچه تحفة العراقین لک الجلال یا ذوالجلال.

۱۱۳ دیباچه رقعات شاهزاده خردپژوه محمد داراشکوه.

(۱۱۳-۱۱۴ ب) دیباچه بیاض نصیرای همدانی.

(۱۱۳-۱۱۴ ب) دیباچه گلشن عنایت از مولانا منیر.

- ۱۲۴ دیباچه کلیات اولی مولانا منیر.
- (۱۳۶ ب) دیباچه توحید مولانا سند از مولانا منیر.
- ۱۳۸ دیباچه گلدسته.
- (۱۲۸ ب) دیباچه دستنبو: این فیضی سرشتان معنی... در شهر فیض بهرا که ابادپذیرای تحریر گردید.
- (۱۲۹ ب) دیباچه نو باوه.
- (۱۲۹ ب) دیباچه هفت اختر.
- ۱۳۰ دیباچه بیاض میرزا عبدالقادر بیدل: محمد مبدعی که تردد انفاس هستی موجودات تحریکی است... تا در سلک سجان معبدش شمارند جذبۀ تشنگان جاوید... صفحه خالی است.
- (۱۳۰-۱۳۱ ب) ذکر بعض احوال همایون فال آموزگار علوم جهانبانی حضرت جنت مکانی از منشا میرزا امینا.
- (۱۳۱ ب) ذکر جلوس حضرت جنت مکانی بر سریر سلطنت و کامرانی.
- (۱۳۲ ب) ذکر روگردان شدن خسرو از دولت و معادت برای ناصواب و گریختن از دارالخلافه آگره به جانب پنجاب: مصلحت اندیش امور آسمانی. آرایش فرخی و فیروزی بخشید.
- (۱۳۳ ب) گفتار در آغاز بهار دولت صاحبقران ثانی و نامزن شدن مهد علیا ممتاز الزمانی به آنحضرت و یافتن منصب و لوازم جان و حشمت.
- ۱۳۵ ایضاً از منشآت میرزا امینا بعض احوال حضرت اعلی متضمن ستایش ملک بندیده.
- ۱۴۰ از منشآت صاحب دهن نقاد ادراک وقاد ملأ مقیمای حسنی طاب ثراه.
- (۱۴۵ ب) دعای شمع و چراغ از مولانا منیر.
- (۱۴۶) از بیت المعمور من کلام معمور خان جم تخلص.
- (۱۴۹ ب) از بدایع فکر صورت بین و معنی شناس مولانا علی رضا تجلی.
- (۱۵۱ ب) نظم و نثر محمد علی ماهر مسمی به گل اورنگ.

(۱۵۲) نعت حسب خالق بی چون فایده امر کن فیکون مفتاح کنز مخفی وقایع دان اسرار خفی فاتحه کتاب فتوحات خاتمه خطاب نبوت محرم بارگاه کبریا دره التاج اصفیا بارقه انوار جلی مرآت حسن لم یزلی سید المرسلین و خاتم النبیین علیه من الصلوات افضلها و من التحیات الحملها.

(۱۵۳) ب) تهنیت جلوس میمنت مانوس کامروای دولت حقیقی و مختاری ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی.

۱۵۸ از منشآت محمد صالح کنبوه نغمه طرازی عندلیب شیرین نوای قلم که داستان زن شاخچه باغچه فیض است در گلشن مدح و ثنای بوستان هندوستان رنگ افروز حدیقه جهان واقف اسرار حقیقی و مجازی ابوالمظفر شهاب الدین محمد ثانی صاحبقران شاهجهان بادشاه غازی ایضاً مدح شاهجهان از کارسنان ملأ منیر.

(۱۶۰) ب) عزیزی در ستایش عالمگیر بادشاه نوشته.

۱۶۱ چو این نسخه زیب لوایح شده      مخاطب به تاج المدایح شده  
به این طغر در اوراق زر      رقمها نهندش به بالای سر

المدایح در وصف کشورکشای توران صاحب عالم و عالمیان.

۱۶۳ تعریف صورت مطرب بزم سخن را اگر تیرانه صفت جمالش حسن صوفی رو دهد از مقام خارج نخواهد بود.

(۱۶۳) ب) تعریف فضایل چنانچه در باب حشمت و جلال از شهریاران خراج می گیرد در مراتب فضیلت و کمال از دانشمندان باج می تواند گرفت.

(۱۶۳) ب) تعریف خط مشق هرچند به مرتبه نرسیده که به تعریف خطش گفتگو را قطعه توان شمرد و لیکن به موجب نزاکت قلم فکر آنچنان نیست که اگر شکسته بسته بر صفحه بیان رقم شود مبتدیان نظم سرمشق خود ندانسته بر لوح زبان ندارد و متهمیان نشر نقلی از آن برنداشته در خرد دان حافظ نگذارند.

۱۶۳ تعریف بزم مقام شناسی اقتضا می کند که مطرب زبان را به ترانه صدای تعریف بزمش بنوا رساند و مکان دانی فتوی می دهد که ساقی حامد را به باده پیمایی توصیف عسرتش سربراه گرداند به شراب خانه دو آب کوین بدود انگیزی آتش می برد و انجمن صفحه کو دل بر سیاه مستی کوچک و بزرگ حرف بنه. رباعی

- ۱۶۵ تعریف رزم فوج معنی آراسته و به میدان صفحه شتافته و علم خامه نوشته یعنی قابوی تعریف رزم شاه وقت ترکنازی ناطقه است کاشف فیل از این از ارتکاب این فکر به دلیری گفتار برمی خورد و تیغ زبان را در صفدری ثنا نرسیده به کار نمی برد. (ب) در ستایش فیل عزیز نوشته.
- ۱۶۶ محمد صالح کنبوه در ستایش اسپان تازی نژاد و صرصر تک و فیلان کوه پیکر نوشته.
- ۱۶۷ (ب) مولانا منیر در ستایش خان پاک اعتقاد و سپاس الطاف آن صاحب فیض نژاد نوشته.
- ۱۶۹ سواد مکتوب همّت خان با شرف خان.
- نقل مکتوب فصاحت اسلوب جامع کمالات معنوی و صوری شیخ قطب الدین سلطان پوری به خان والاشان ابراهیم خان متضمن تهنیت.
- ۱۷۲ (ب) میرزا جلال تعریف اسپک دل با دل به عنوان مبارکباد جشن نوشته.
- ۱۷۴ سواد فرمان فرخ سیر بادشاه که به دستخط خاص به نام عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ صدور یافته.
- ۱۷۴ (ب) ایضاً به دستخط خاص به زکریا خان بهادر نوشته.
- ۱۷۴ (ب) همایون بادشاه به نواب بیرم خان نوشته
- ۱۷۴ (ب) جهانگیر بادشاه به خط خویش برای شاه عباس نوشته شاهجهان بادشاه به ملّا شاه نوشته.
- ۱۷۵ عالمگیر بادشاه به معظّم شاه بهادر به دستخط خاص نوشته.
- ۱۷۵ عالمگیر بادشاه به معظّم شاه بهادر به دستخط خاص نوشته.
- ۱۷۵ مکتوب داراشکوه برای شیخ محسن فانی.
- ۱۷۵ شیخ محسن فانی در جواب نوشته.
- ۱۷۵ (ب) سلطان شجاع بر دروازه قلعه نوشته بود وقت هزیمت از موی کر.
- ۱۷۶ (ب) کتابت برای خانم دختر شاه طماسب که به شاه اسماعیل نوشته بود.
- ۱۷۸ حسب الحکم صاحبقرانی میر جمله به نواب وزیر خان نوشته.
- ۱۷۸ (ب) نواب وزیر خان در جواب نوشته.

- میرزا جلالا از زبان شاه عباس به عبدالله چنگیزی نوشته.
- (۱۷۹ ب) عریضه میرزا عزیز کوکه مخاطب به «خان اعظم» که هنگام رفتن به مکه و مدینه زاد هم‌الله تشریفاً و تعظیماً به اکبر بادشاه نوشته.
- (۱۸۰ ب) عرضداشت سعدالله خان به جناب خلافت.
- (۱۸۱) از بهار سخی محمد صالح کنبوه افروختن چهره شادمانی به ضیاء جاودانی و روشنایی یافتن چشم امید از طلوع نیر اعظم اوج شهریاری یعنی ولادت سلطان معظم و التماس تام از خدمت بندگان اعلیٰ حضرت خاقان صاحبقران ثانی.
- (۱۸۱ ب) میان محمد باقر به بارگاه سلاطین پناه نوشته.
- ایضاً به شاه عالم نوشته.
- ۱۸۲ میرزا عبدالرسول استغنا به بادشاه عالمگیر نوشته ۱۰۷۵ هـ .
- نواب آصف خان به عادل خان نوشته.
- (۱۸۳ ب) امیر خان به جعفر خان نوشته.
- (۱۸۳ ب) حقیقت خان مرحوم به میر محمد اصفهانی دیوان مراد بخش نوشته.
- (۱۸۳ ب) میر حسین به طالب خان نوشته.
- (۱۸۴ ب) جواب طالب خان.
- سزاوار خان به میرزا محمد رضا.
- (۱۸۷ ب) سواد مکتوب همّت خان متضمن تهنیت عیدالفطر منصب به اشرف خان.
- (۱۸۸ ب) ایضاً علیه متضمن تهنیت عیدالضحیٰ.
- ۱۹۱ از محسن فانی تهنیت خوان کم کردن.
- (۱۹۱ ب) سعد الله خان به عبدالمجید منشی نوشته.
- (۱۹۲ ب) ملأ حیاتی در جواب نوشته.
- ۱۹۳ نواب عنایت خان از شخصی چند نارنج و نهال انگور طلبیده بود اتفاقاً که آن سخی فرستاده به کار نیاید بنابر آن نوشته نواب آصف خان به خواجه میرک حسین فانی نوشته.
- (۱۹۳ ب) خان‌خانان به ملأ مرشد نوشته.
- سعدالله خان به مولوی عبدالحکیم سیالکوتی نوشته.

- ۱۹۴ میرزا ابوسعید به میرزا جلال نوشته.  
میرزا مکتوب الیه در جواب رقم نموده.  
(۱۹۴ ب) بی بدل خان به ملّا منیر نوشته.  
میر محمد مؤمن به منیر نوشته.  
۱۹۵ میرزا اشرف به ملّا گدا علی نوشته.  
نواب مکرّم خان شیخ برهان نوشته و مخزن طلبیده شیخ مذکور به نواب معزالله نوشته و قرعهاش خواسته.  
(۱۹۵ ب) حکیم سرمد به داراشکوه نوشته.  
(۱۹۵ ب) رقعہ داراشکوه.  
(۱۹۵ ب) سیّد نظام حصاری در تهنیت داخل شدن بادشاهزاده محمد اعظم شاه به بنگاله.  
(۱۹۵ ب) رقعہ نوشته هر فقره اش تاریخ داخل شدن است (سال تاریخ ۱۰۸۹ هـ):  
گلبانگ نشاط بر فلک رسید.  
قبله امان عالم و عالمیان سلامت: قدوم میمنت لزوم شاهی.  
(۱۹۵ ب) التماس وار به آسمان و زمین.  
(۱۹۵ ب) عرضداشت بنده فدوی مشعر موسوی.  
۱۹۶ مکتوب بی نقط از میرزا کاظم منشی:  
عالم اسرار سالک اطوار محرم درگاه اله همدم اهل الله مؤسس اساس کمال مالک ملک علم و حال ره رو راه.  
(۱۹۶ ب) نقل مسوده جناب سیدی السید محمود بن سید محمد الکرّوبی الشافعی  
قدّس الله سرّه العزیز موالحی لاله آلا هو بسم...  
(۱۹۹ ب) میرزا مذکور به نواب اسلام خان نوشته.  
(۱۹۸ ب) نقل مکتوب عابد خان صدرالصدور به جناب حاجی الحرمین الشریفین  
حاجی ابوالقاسم مرحوم.  
رقعه بی نقط از منشآت میرزا عبدالقادر بیدل.

طراح معموره دل‌ها هادم اساس حرص و هوا همواره موصول وصول دوام دارد  
سالکا و اصلاً دو سه مصرع ساده که الحال دل سود آمال طرح کرده و کلک و داد سلک  
در احاطه دام مسطر در آورده طمع دارد که در مطالعه درگاه همسلک گوهر کمال گردد:

دل اگر محو مدّعا گردد      درد در کام ما دوا گردد  
کس که گرد سلاسل آرام      کوه صحرا همه هوا گردد  
محو گردد سواد مصرع سرو      مدّ اّهم اگر رسا گردد

۱۹۹ میرزا جلالا به خدمت نواب میر جمله نوشته در اظهار شکوه ستم ظریفان.

(۱۹۹ ب) میرزا مذکور به نواب اسلام خان نوشته.

۲۰۱ میرزا مذکور در جواب خطّ نواب افضل خان نوشته.

۲۰۲ ایضاً به نواب مشارالیه رقم نموده.

(۲۰۳ ب) طالب کلیم به نواب ظفر خان نوشته وقتی که ایشان را دیوانه رخم‌ها زده.

(۲۰۳ ب) میر علی شیر در استغنا رنجش سلطان حسین میرزا نوشته.

(۲۰۳ ب) رقعۀ قاضی محمد قاسم به نواب اسلام خان.

۲۰۴ میر قاسم علی کماهی به فریدون نوشته.

ملّا محمد صوفی به آصف جاهی نوشته.

نواب مذکور در جواب نوشته.

۲۰۵ قاضی نورالله به شیخ ابوالفضل در شکار نوشته.

۲۰۵ خواجه محمد هاشم به خدّام عالی مقام بخشی الملکی نوشته سواد رقعۀ

خواجه مذکور به قاضی عارف.

۲۰۶ ایضاً خواجه مذکور به مکتوب الیه مسطور نوشته.

خواجه مسطور به ملّا محمد یوسف صدر نوشته.

ایضاً خواجه به محمد قاسم حکاک نوشته.

(۲۰۶ ب) خواجه مشارالیه به ملّا محمد مراد خوشنویس نوشته:

شهرت بلند پایگی حسن عالی خط معانی که سواد دیده‌ها بدان روشن است در  
قلمروی سواد اعظم چون آفتاب عالم‌تاب باد این قطعه قطعه‌ایست از بهشت برپا حسن  
حروف آراسته خطوط بصری از مشاهده دوایر منیرش رشک فرمای خطوط شعاعی

است الحق دقایق معانی از صورت حروف جاری ساخته و معانی دقایق در صنف نقوش ساری داشته:

قلم اینجا رسید و سر بشکست

انصاف که ید بیضای نموده اگر به قلم اشفاق بعضی از حروف آن را که ما تدارک روزگار از کیفیت اصلی متغیر شده به خلقت اصلاح از نظر عیب بینی ببوشانند به مراتب مناسب معنوی صورت قریب خواهد داشت الله مکلم.

۲۰۶) ب) شریف سرمدی حکیم ابوالفتح نوشته.

۲۰۷) ملّا محمد صالح به نوّاب جعفر خان نوشته.

۲۰۷) سواد مکتوب عبدالحمید منشی به آصف جاهی.

۲۰۸) منشی مذکور به نوّاب سعدالله خان نوشته.

۲۰۹) حکیم عبدالحاذق به نوّاب جعفر خان نوشته.

۲۱۰) ایضاً به خان مذکور نوشته.

(۲۱۰) ب) به نوّاب اسلام خان نوشته.

۲۱۱) ایضاً الیه.

۲۱۱) به نوّاب خان خانان نوشته.

۲۱۲) به خان زمان نوشته.

مولانا عرفی به خان خانان نوشته.

۲۱۳) به آصف خان نوشته.

(۲۱۳) ب) به نوّاب حکیم ابوالفتح گیلانی نوشته.

به خان خانان نوشته.

ایضاً به نوّاب امیر خان.

ایضاً به نوّاب ابونصر خان نوشته.

ایضاً در سفارش سپارش حکیمی.

ایضاً.

مرزا محمد رضا نوشته.

حضرت سلطان المشایخ به امیر خسرو دهلوی نوشته:

لایح باد ارباب عقل را کرا نقص مالی پیش آید چنین گویند که الحمد لله بر حال آمد بر تن نیامد و اصحاب قلوب ار اگر در تن زخمی رسد چنین گویند الحمد لله بر تن آمد بر دین نیامد معتبر صحت دین و سلامتی و سلامتی احوال و سیرابی الله است دیگر همه طفیل این راه است باید که در پی انشراح باطن رود و داعی را نیز به دعا باب آرد که در کار خویش حیران و سرگردان است تا باشد که به مطلوب رسد با مدّت خاطر را منشرح یا بد نیابد یا با چو دهن به روضه منوره شیخ برود و از برای کار خود و از کار تب مدد خواهد و اسلام.

- میان محمد معصوم به خواجه محمد حنیف در باب فضایل بیگ نوشته.

- نوازشنامه حقایق سید نعمت الله به نواب فدای خان.

- ایضاً الیه.

- ایضاً در جواب مراسله سید صفی الدین.

- ایضاً به مرزا مراد نوشته.

- نامه میرزا کاظمی به حضرت شیخ محمد اشرف.

- خواجه محمد هاشم به ملّا شاه نوشته.

- میان محمد باقر نوشته.

- استفسار کیفیت بعض مقلّمات حیرت انگیز از خدمت جامع فضایل وهبی و مکتبی حاوی فنون حکمی و ادبی مجموعه کمالات انسانی مولانا ابوالفتح ملتانی.

جواب بالصواب از جانب آن صاحب فضا صوری و معنوی.

شرح رساله عجیبه در تصوّف

عالم که بادشاه به شیخ صفی الدین سرهندی نوشته.

ایضاً بادشاه دین پناه به جانب میان محمد باقر نوشته.

جلالا حالنامه عرفان پناه محمد باقر شیرازی اصلح الله نوشته.

میر باقر علوی در جواب رقعۀ میرزا جلالا نوشته.

وحشت نامه که میرزا جلالا به ملّا شیدا نوشته.

از نتایج الافکار شیخ فیروز.

سواد کتابتی که مولانا عارف لاهوری به مولانا دانا نوشته.

- میرزا جلالا در ندمت خراب درو نان بردن آرای و خودنما زاهدان ریاگرای و شکایت طمع بندگان هوا جدای.
  - میرزا مذکور به ضیاءالحق والدین وله ملأ حالی تبریزی نوشته.
  - مکتوبی که میرزا مذکور از کشمیر به میرزا امینا نوشته مشتمل بر اظهار این که از نفاق اخوان حد پیشه از رده نباشد.
  - به حاجی حسین کرمانی در طلب عینک نوشته.
  - ایضاً به حاجی حسین کرمانی نوشته متضمن تکلیف سراغ.
  - ایضاً میرزا حسین نوشته.
  - ایضاً به صاحب صاحبدل خود مرزا نوشته.
  - ایضاً به خدام عظام میرزا حسین نوشته.
  - به یار جانی حاجی حسین کرمانی نوشته.
  - به میر آوایی نوشته.
  - به میرزا شاه باقر در معذرت نامه نوشتن و اکتفا کردن به ملاقات روحانی نوشته.
  - به خدام گرام ضیاءالسلام نوشته.
  - به ملأ منیر نوشته.
  - میرزا حسین فیاض نوشته.
  - امیر الهی به منیر نوشته.
  - چندربهان برهمن نوشته:
- لمعات مهر منیر سپهر سخنوری و رشحات ابر مطیر فلک سخن گستری همواره بر کشور سخن تابان و در گلشن معنی گوهر افشان باد این خوشه چین خرمن سخن را کجا برد سرو؟ برگ آنست که گلدسته از نثر و نظم ترتیب داده ارسال خدمت آن نخلبند بوستان معنی و طراوت بخش گلستان سخندانی نماید و این معنی بدان ماند که کس گل به گلستان وزیر به زمان فرستد لیکن از آنجا که عروس سخن بر قبول خان آن شهسوار مضار سخنوری و سخندانی از حلیه معنی خالی و دهانست نظر بر آرایش و اصلاح این غزل را طرحی بدهد محفل منیف نمود چون از نظر فیض اثر بگذرد در رتبه دیگر خواهد یافت.

ایضاً.

ایضاً.

ایضاً.

ایضاً.

- شیخ عبدالفتح محمود نوشته.

- ملّا نور نقی در طلب شبیه بهادرالزمان مصوّر.

چندربهان به میر عبدالکریم وقتی که پای مکتوب الیه در دمی گرد نوشته.

- منشی مذکور به خواجه بهاگمل نوشته:

از دیرباز پیش نهاد خاطر حق گزین بود که ابلق قلم را در عرصه شوق اجازت جولان دهد اما به مقتضای محبت عنان سخن را کشیده می‌داشت و مقبول خود می‌ساخت که در تقریر مراتب یکرنگی و یکتایی و تسطیر روایت محبت و آشنایی که آن قلبی است نه لسانی و آن رمزی است نه بیانی قلم در زبان و کاغذ دو رو را درجهٔ محرّمیت از کجاء...

- منشی مذکور به حاجی محمد جان قدسی.

- میرزا جلالا به طالب کلیم نوشته.

میرزا مذکور به میرزا بنده رضا نوشته.

ایضاً به میرزا محمد حسین نوشته.

تیزیان عزیز مصر تمیز نوشته.

میرزا عبدالله نجم ثانی نوشته.

میرزا مذکور به عزیزی نوشته.

تا ورق ۴۳۳ عناوین در محتویات بالا مذکور (ضمن حدیث کشمیر) به ذکر رفته

بعد از آن است.

- عریضه نصیرا همدانی در وصف اصفهان.

- ستایش بنیاد خیر یعنی اساس یافتن مسجد جامع عالی رفیع‌العماره که فسحت

چار دیوارش زیاده بر مساحت ساحت سبع شداد است در دارالخلافة شاهجهان‌آباد

به فرمان بانی مبانی ملک‌گیری و جهان‌بانی ابوالمظفر شهاب‌الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی.

- کتابه مسجد مستقرالخلافة اکبرآباد.

- کیفیت اساس یافتن مسجد جامع ناموس‌العاملین بانوی بانوان روی زمین بیگم صاحبه در مستقرالخلافة اکبرآباد حسب‌الحکم خدیو عالم و خاقان اعظم حضرت صاحبقران ثانی.

- کتابه مسجد محمد صالح کنبوه.

- کتابه مسجد عمیم‌الفیض که به‌اهتمام میان محمد باقر جیو اتمام یافته.

- استحکام یافتن اساس سخن از مبارکباد عمارت بانی مبانی فضل و احسان دستور اعظم سعدالله خان.

- کتابه مسجد که در روضه منوره فردوس مکانی بابر بادشاه بنا یافته میان محمد مراد مرحوم نوشته‌اند (این کتابه تا بحال در محوطه مقبره بابر در کابل موجود است).  
- کتابه وقف سرا از ملّا منیر.

- فریزی در وصف مسجد بادشاه عالمگیر که در لاهور واقع است نوشته.

- ستایش حدیقه رشک ریاض رضوان فیض‌بخش و فرح‌بخش افزا معروف به‌شاله‌مار.

- بعد از ادای ستایش باغ فیض‌بخش جلوه طرازی شاهد سخن در ثنای گلستانی زیاست که فکر از شوق ذکرش چون مستان نشای محبت از خود رفته و گل‌چیدن اندیشه از بهار وصف بوستانی روانست که از فیض نهال خامه چون شاخ سنبل عطر آموز گشته.

- ستایش باغ نواب خان از مولانا منیر.

- بهارستان الفاظ معانی و نگارستان محبت و نیکو بیانی یعنی سر خط نمودن حدیقه طراوت قرین و نواین گلشن فردوس تزیین به‌خلق دودمان سعادت نشان بهار رنگ افروز گلشن زمین و زمان صلی الله و علی آله وسلم.

- سواد رقعه عزیزی متضمن تکلیف سیر باغ.

- شوقیه محمد حبیب اصفهانی.

- معاد رقعہ متضمن طلب آب کہ ہر فقرہ اش در احیای ستیزہ زر گلشن معنی رشک عین الحیات است.
- در جواب طلب سیراب بہ نگارش رفتہ.
- میرزا جلالا عیادت نامہ تعزیری.
- سعد اللہ خان بہ مجموعہ فضل و کمال سید جلال صدر الصدور نوشتہ.
- حکیم حاذق بہ خانخانان نوشتہ.
- حکیم مذکور بہ داراب خان نوشتہ.
- حکیم مسطور بہ میرزا روشن ضمیر و میرزا عبدالرحمن نوشتہ.
- ملّا عرفی بہ عزیزی نوشتہ.
- میرزا جلالا در جواب عیادت نامہ نوشتہ.
- حرکت نی ناتوان قلم بر صفحہ بیان برای عیادت زبده دودمان مروّت و احسان اشفاق پناہ میرزا امان اللہ کہ آفریدگار طبع و ارکان تا آخر الزمان حافظ و ناصران عدیم النظر باد.
- عیادت نامہ بہ عنوان ہجو از نعمت خان عالی.

### منابع و مأخذ

۱. نسخہ خطی مجمع الافکار، کتابخانہ خدابخش، پتنا (شمارہ 860 HL).
۲. ریاض الشعرا، والہ داغستانی، تصحیح و تنقیح مع حواشی بہ قلم سید محسن ناجی نصیرآبادی، تہران، ۱۳۸۴ ش، پنج جلدی.
۳. مرآة العالم، محمد بختاور خان، تصحیح و مقدمہ و حواشی بہ قلم ساجدہ علوی، ادارہ تحقیقات پاکستان، پنجاب لاهور، ۱۹۷۹ م، ج دوّم.
۴. دانشنامہ زبان و ادب فارسی در شبہ قارہ، انوشہ، تہران، ج ۲.
۵. آیین اکبری، ابوالفضل، ج ۲، (ترجمہ انگلیسی بلاکمن و سرکار) چاپ دہلی، ۲۰۰۱ م.
۶. تاریخ حسن، میر غلام حسن کھویہامی، سرینگر، ۱۹۵۴ م، ج ۱.
۷. شاہجہان نامہ، عنایت خان (ترجمہ انگلیسی، بیگلی و دسائی، چاپ انتشارات آکسفور، دہلی، ۱۹۹۰ م.
۸. مجمع الافکار، (معرفی بہ قلم) دکتر اقتدار حسین صدیقی، خدابخش، پتنا، ۱۹۹۳ م.